

ادعا نمیکنم که از تو بدان فن آگاه‌ترم ولی آن یادآوری است که مؤمنان را برمی‌انگیزد و آنانرا سودمند می‌افتد^۱.

از زره‌های دو حلقه^۲ ای بیوش که تبع^۳ بدانها توصیه کرده است و آنها زره‌هایی کامل و بلند و فراخ هستند که سازندگان ماهر آنها را میسازند.

و شمشیر هندی تیز بکار بر که بر روی زره‌های نرم تابنده ازهر شمشیر دیگری کارگرت‌تر و برنده‌تر است.

و برای گروهی از سواران خود اسبهای پیشرو در مسابقه^۴ برگزین چنانکه ترا بسزله^۵ دژ استوار تسخیر ناپذیری باشند.

بهر منزلگاهی فرود می‌آیی در گرد لشکرگاه خود خندق بکن خواه در حال پیروزی باشی و دشمن را تعقیب کنی و خواه دشمن ترا دنبال کند.

و از رودخانه لشکر خود را عبور مده بلکه در ساحل آن اردوگاه بزنی تا رابطه^۶ میان سپاهیان تو و دشمن را قطع کند. و پیکار دشمن را در هنگام غروب

آغاز کن و نبردگاه را در کرانه کوه قرار ده که مستحکمترین (دژ) است^۷. و هنگامیکه سپاهیان تو در نبردگاهی تنگ واقع شوند؛ آنوقت سرنیزه‌های

آنان باید رزمگاه را وسعت بخشند.

و هنگام مقابله با دشمن بیدرنک^۸ براو بنواز و بهیچ چیز پروا مکن زیرا باز ایستادن از دشمن مایه^۹ خواری و شکست تو میشود.

و برای پیش‌آهنگان لشکر دلاورانی جوانمرد برگزین که صلابت و شدت خوی و عادتت است که مایه^{۱۰} فریب نمی‌شود.

گفتار دروغگو را که نزد تو اخبار ناگوار و فتنه انگیز و اضطراب‌آمیز می‌آورد باور مکن چه دروغگو را در کارهای خود رأی و نظری نیست.

۱- اشاره به: و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین. سورة الفاریات، آیه ۵۵. ۲- ترجمه «حلق المضاغفة» است و «مضاغفة» چنانکه صاحب اقرب الموارد مینویسد: زرعی است که حلقه‌های آن دو برابر باشد. ۳- (بسم ت-فتح ب مشدد) لقب پادشاهان یمن. ۴- ترجمه «سوابق» جمع «سابق» است که بر نخستین اسب مسابقه اطلاق میشود. ۵- از «ینی» در (ا) در مصراع دوم بجای: جیل، صدق (بدو فتحة) است که محرف صدق و صدق معرب سده بهمی شب آتش افروزی است یا بهمی صدق (بکسر ص) صلابت و شدت است.

واما گفتار شاعر درین شعر : «هنگام مقابله با دشمن بیدرنک بر او بتاز [و درحمله پیشی جوی] و بهیچ چیز پروا مکن ...» مخالف دستورهایی است که دیگران درباره آیین جنگ یاد کرده‌اند چنانکه عمر هنگامیکه ابو عبید بن مسعود ثقفی را بفرماندهی جنگ ایران و عراق برگماشت بوی گفت :

بگفته های صحابه پیامبر ، ص ، گوش فرا ده [و آنها را بکار بند] و ایشانرا در کارها شرکت ده : بشتاب پاسخ مده مگر هنگامیکه سخنی را نیک دریابی چه این کار جنگ است و برای چنین امری تنها مردی شایستگی دارد که درکارها شتابزده نباشد و درنگ کند و فرصت کارزار و هنگام دست کشیدن از آنرا باز شناسد .

وهم عمر درموقع دیگری بوی گفته است : یگانه علتی که مرا از برگزیدن سلیط^۲ بفرمانروایی باز میدارد اینست که او درکارزار شتابزدگی نشان می‌دهد و شتاب کردن در کارزار بجز هنگامیکه دلیل آشکاری یافت شود مایه تباهی است . بخدای سوگند اگر این سبب نمیبود او را بفرماندهی برمیگزیدم . ولی برای پیکار هیچکس شایسته نیست جز مردی که شتاب زده نباشد و درنگ کند .

اینست گفتار عمر ، و آن گواه براینست که درجنگ سنگینی و متانت سزاوارتر از سبکسری و شتابزدگی است تا آنکه چگونگی آن جنگ روشن شود . و این شیوه درست عکس گفته صیرفی است ؛ مگر آنکه بگوییم مقصود وی اینست که پس از آشکار شدن دلیل باید بردشمن بیدرنک ضربت زد ، دراینصورت میتوان سخن او را توجیه کرد ، و خدا داناتر است .

فصل

و در جنگها بهیچرو نمیتوان از روی یقین به پیروزی مطمئن شد هر چند همه ابزار و وسایل آن از قبیل شماره جنگ آوران و بسیج بدست آید بلکه

(۱- در «بشی» نیست . ۲ - منظور سلیط بن قیس است . که به صحت حضرت رسول نیز نایل آمد . رجوع به طبری و تاریخ‌گزیده حاشیه ص ۱۷۴ چاپ آقای نوایی شود .

پیروزی و غلبه یافتن در جنگ از امور تصادفی و نظیر بخت و سرنوشت است .
 و علت آن اینست که موجبات چیرگی و پیروزی اغلب یا از اموری
 ظاهری تشکیل میشود مانند سپاهیان بسیار . وسلاحهای کامل و استوار ، و
 فزونی دلاوران و مرتب کردن صفوف و نبردگاه و از آنجمله شدت و صلابت
 در جنگ و آنچه جانشین آن صفت شود .

و یا عبارت از اموری نهانی است که آن نیز بردو گونه است : نخست
 حیلها و فریبکاریهای بشر از قبیل گول زدن دشمن از راه نشر اخبار وحشت آور
 و تحریک آمیزی که سبب میشود دشمن روحیه خود را می‌بازد و شکست می‌خورد
 و مانند اینکه بردشمن پیشی جویند و بارتفاعات و جاهای بلند برآیند تا جنگ
 از اماکن مرتفع آغاز گردد و دشمن که در سرزمینی پست واقع است دچار بیم
 و هراس شود و با شکست روبرو شود . یا آنکه دریشه‌ها و سرزمین‌های نشیب
 و پشت سنگهای بزرگ پنهان شوند ، و در گرداگرد دشمن بدینسان کمین کنند تا
 همینکه سپاهیان او در دسترس آنان واقع شوند یکباره برایشان بتازند و آنها را
 بدام افکنند چنانکه دشمن متوجه نجات خود گردد^۱ ، و دیگر حیلها و
 فریبکاریهای مشابه آنها .

دوم آنکه آن امور نهانی آسمانی باشد و بشر نتواند آنها را بدست
 آورد از قبیل آنکه بردل آنها اندیشه‌هایی القا میشود که مایه بیم و هراس آنان
 میگردد و بدین سبب با اجتماع و همدستی ایشان اختلال راه می‌یابد و گرفتار
 هزیمت میشوند .

و بیشتر شکستهایی که روی میدهد بعلت اینگونه موجبات نهانی است
 از اینرو که هر یک از دو گروه جنگ‌آور از شدت آزمندی فراوانی که پیروزی
 و غلبه دارند پیوسته باینگونه وسایل نهانی دست می‌یازند و ناچار در یکی از دو
 طرف تأثیر می‌بخشد و بهمین سبب پیامبر ، ص ، میفرماید : جنگ فریبکاری است^۲
 و در امثال عرب آمده است : چه بسا حیلها که از یک قبیله سودمندتر است .

۱- از «بسی» . ۲- این گفتار را به عنقریبین ندادم نسبت داده‌اند . رجوع به اقرب‌الموارد ذیل (ح د ع)
 شود .

پس آشکار شد که روی دادن غلبه و پیروزی در جنگها اغلب معلول موجبات نهانی ناپیدا است، و معنی بخت نیز عبارت است از روی دادن اشیایی در نتیجه موجبات نهانی، چنانکه در جای خود بثبوت رسیده است. بنابراین باید این نکات را در نظر گرفت و فهمید که روی دادن غلبه بسبب امور آسمانی چنانکه ما شرح دادیم از معنی این گفتار پیامبر، ص، نیز آشکار میشود که میفرماید: باندازه مسافت یکماه راه پیمایی بسبب وحشت و رعب دشمن پیروز شدم.

وهم از اینکه وی در حیات خود بیماری گروه اندکی بر مشرکان غلبه یافت وهم مسلمانان پس از مرگ وی بر کافران پیروزی یافتند. و نیز از آنهمه فتوحات این معنی بخوبی روشن میشود زیرا خدا سبحانه و تعالی از راه القای رعب در دلهای کافران پیشرفت پیامبر خود را تضمین فرمود تا پیامبر بردلهای آنها استیلا یافت و معجزه وار در برابر رسول خدا، ص، شکست یافتند. پس روی دادن رعب و وحشت در دلها یکی از علل شکستهای دشمنان اسلام و کلیه فتوحات اسلامی است منتها این موجب از دیده ها نهانست.

و طرطوشی گفته است که یکی از علل پیروزی در جنگ اینست که شماره سواران دلیر نامور در یکی از دو جبهه برجبه دیگر فزونی یابد مانند اینکه در یکی از دو جانب ده یاییست تن دلاور نامور باشد و در جانب دیگر هشت یا شانزده تن. و بنابراین جبهه ای که ازین لحاظ برتری دارد هر چند یکتن باشد چیرگی و غلبه با آن است. و او این موضوع را چندین بار تکرار کرده است.

در صورتیکه علت مزبور مربوط بموجبات ظاهریست که ما یادآور شدیم و درست نیست، بلکه آنچه صحیح و شایان اهمیت درباره غلبه میباشد چگونگی عصبیت است چنانکه در یکسوی عصبیت یگانه ای باشد وهمه جنگ آوران را در آن گرد آورد و در سوی دیگر عصبیت های گوناگون [و در صورتیکه هر دوسوی از لحاظ عده بیکدیگر نزدیک باشند بیشك جانبی که دارای عصبیت واحدی است

۱- اشاره به: سالفی فی قلوب الدین کفروا الرعب. سوره انفال، آیه ۲. وقذف فی قلوبهم الرعب. سوره احزاب، آیه ۲۶. و سوره حشر، آیه ۲. و سنلقى فی قلوب الدین کفروا الرعب. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

از جانبی که عصبیت‌های متعدد دارد نیرومندتر و غالب‌تر است^۱ زیرا هندامیکه گروهها از عصبیت‌های گوناگونی تشکیل یابند از لحاظ فروگذاشتن یکدیگر و جدا شدن از هم، بهمان سرنوشتی دچار میشوند که افراد متفرق فاقد عصبیت با آن روبرو میباشند و هر دسته‌ای از ایشان بمنزلهٔ یکفرد تلقی میشود و جبهه‌ای که لشکریان آن از عصبیت‌های پراکنده و گوناگون تشکیل یافته است نمیتواند با جبهه‌ای که دارای عصبیت یگانه‌ای میباشد بموجب همین وحدت عصبیت پایداری کند. پس باید این نکته را دریافت و دانست که استدلال ما از آنچه طرطوشی آورده است استوارتر و معتبرتر است و طرطوشی را بدین گفته و ادوار نکرد مگر اینکه شأن و پایه عصبیت در عصر و شهر او فراموش شده بود و امثال او دفاع و جهانگشایی و نگهبانی [کشور] را به افراد و جماعت‌هایی که از ایشان تشکیل می‌یابند باز می‌گردانند^۲ و در این باره عصبیت و نسب و خاندان را در نظر نمیگیرند که ما در آغاز کتاب آنها را بتفصیل یاد کردیم.

گذشته از این اینگونه موجبات بفرض که درست هم باشد تنها از عوامل و اسباب ظاهریست مانند برابری دوسپاه از لحاظ شماره و شدت و صلابت^۳ در جنگ‌آوری و فزونی سلاحها و نظایر اینها. و چگونه ممکن است چنین موجباتی غلبه و پیروزی را تضمین کند در صورتیکه ما هم اکنون ثابت کردیم که هیچیک از این موجبات ظاهری با موجبات نهانی از قبیل حيله‌ها و فریبکاریها و همچنین امور آسمانی مانند رعب و خذلان الهی معارض نیست، پس آنها را دریاب و باحوال و کیفیات این جهان هستی آگاه شو، و خدا تقدیرکنندهٔ روز و شب است.

فصل

و از مسائلی که باید بموضوع غلبه و پیروزی در جنگها و موجبات نهانی و غیره طبیعی آن ملحق گردد چگونگی نام آوری و بلند آوازگی است چه کمتر ممکنست این شهرتها و آوازه‌ها در هیچیک از طبقات مردم از پادشاهان و دانشمندان

۱- قسمت داخل‌کروشه از (ب) نقل شد زیرا در نسخ مصر و بیروت افتاده است. ۲- از «ینی» در (۱) یردن. بجای یردون غلط است. ۳- از «ینی» . ۴- از «ینی» .

و شایستگان گرفته تا آنانکه بطور عموم با کتساب فضائل مشهورند، موافق حقیقت و واقعیت باشد. چنانکه بسیاری از کسان را سراغ داریم که بفضیلت و خصلتی نام آور شده و بر سر زبانها افتاده‌اند در صورتیکه درخور آن شهرت نیستند و چه بسا مردمی که بیدی شهرت یافته‌اند درحالیکه برعکس از نیکان‌اند و بسی از مردم هستند که در گمنامی بسر می‌برند در صورتیکه از شایسته‌ترین کسانی هستند که باید نامدار و بلند آوازه شوند. و گاهی هم شهرت و نام‌آوری کسان با حقیقت مصادف می‌شود و در خور آن می‌باشند. زیرا نامبرداری و بلند آوازی تنها از راه نقل اخبار حاصل می‌شود و راویان اخبار هنگام نقل کردن، مقاصد حقیقی اخبار را فرو می‌گذارند و در ورطه بیخبری و غفلت می‌افتند.

از اینرو به خبرها غفلت راه می‌یابد و نیز اخبار با تعصب و هواخواهی رنگ آمیزی میشوند و در نتیجه اوهام و خرافات بدانها راه می‌یابد و هم اخبار دستخوش تطبیق نشدن حکایات با احوال می‌شوند و این یا بسبب نماندن آنها در تلبیس و تصنع و یا بعلت نادانی روایت کننده است و تقرب یافتن بیارگاه خداوندان جاه و جلال و صاحبان مناصب دنیوی از راه درود گفتن و ستایش کردن و تحسین اوضاع و احوال و بلند آوازه کردن ایشان بدین روش، نیز به اخبار راه می‌یابد و انسان شیفته آن است که او را درود گویند و بستایند.^۱ و میدانیم که انسان خواهی نخواهی شیفته آنست که او را درود گویند و ستایش کنند و مردم گردنکش و [حریص] اند به دنیا و اسباب آن از قبیل جاه یا ثروت. و بیشتر آنان بفضایل دل بسته نیستند و تمایل خیرخواهانه به صاحبان فضیلت ندارند با همه این شرایط چگونه ممکنست نام آوریها مطابق واقعیت و حقیقت باشد؟ از اینرو شهرت و نامبرداری از یکچنین موجبات نهانی حاصل می‌شود و مطابق با حقیقت نمی‌باشد و هرچیزی که بسبب نهانی حاصل آید عبارت از همان مفهومی است که از آن به بخت تعبیر میکنند چنانکه ثابت شد. [و خدا سبحانه و تعالی داناتر است و کامیابی باوست].^۲

۱- از «بنی» . ۲- در نسخه (ب) و «بنی» نیست .

فصل سی و هشتم

در خراج ستانی و علت کمبودی و فزونی آن

باید دانست که وضع خراج ستانی در آغاز تشکیل دولت از لحاظ تقسیم بندی وظایف خراجگزاران اندک و از نظر مجموعه عوایدی که بدست میآید فراوانست و در پایان دولت برعکس تقسیم بندی و میزان تکالیفی که بر مردم تحمیل میکنند فراوان و گوناگون است ولی با همه این مجموعه عواید دولت اندکست. زیرا دولت اگر از سنن دین پیروی کند بجز همان اعانات^۱ شرعی که مردم برعهده دارند از قبیل صدقه‌ها (زکات و مانند آن) و خراج و جزیه تکالیف دیگری نمیتواند بر مردم تحمیل کند و میزان تقسیم بندی این تکالیف اندکست زیرا مقدار زکات مال چنانکه میدانی اندکست و همچنین زکات حبوبات و چارپایان و هم‌گزیت (جزیه) و خراج و کلیه دیون شرعی قلیل و محدود است و بهیچرو از میزانی که شارع تعیین کرده تجاوز نمیکنند.

و در صورتیکه دولت بشیوه غلبه جویی و عصیت تشکیل یابد آنوقت ناچار در آغاز کار چنانکه در فصول پیش یاد کردیم در حالت بادیه نشینی خواهد بود و بادیه نشینی اقتضا میکند که دولت با مردم بشیوه مسامحه کاری و «تعلل» و فروتنی رفتار کند و از ربودن اموال مردم دوری جوید و بجز در موارد نادر از بدست آوردن از آن غافل باشد و بهمین سبب مقدار وظیفه واحد و تکلیفی که بوسیله آن خراج گردآوری میشود و مجموع آن عواید دولت را تشکیل میدهد تقلیل می‌یابد و هنگامیکه میزان تقسیم بندی و تکالیف که بر رعایا تحمیل میکنند اندک باشد مردم با شیفتگی و پشت کار بکوشش و فعالیت میپردازند و در نتیجه آبادانی بطور روز افزون توسعه می‌یابد زیرا در نتیجه کمی باج و ناچیز بودن مقدار خراج نیکو حال میشوند و زندگانی آنان قرین بهبود و رفاه میگردد. و هرگاه آبادانی توسعه یابد بر شماره تکالیف و تقسیم بندی خراج

۱- ترجمه مفارم ج ۱ مفرم است که بگفته دزی معانی: اعانه، خراج، باج، غرامت، عوارض مالیاتی و جزاینها آمده است. رجوع به ج ۱ ذیل فوامیس عرب شود.

ستانی افزوده میشود و در نتیجه خراج که از مجموعه تکالیف مزبور بدست میآید نیز فزونی مییابد .

و هرگاه دولت استقرار یابد و پادشاهان آن یکی پس از دیگری بسلطنت ادامه دهند و به زیرکی و هوشیاری متصف شوند و شیوه‌های بادیه نشینی و سادگی و خوبیهای آن از قبیل چشم پوشی و مسامحه و کناره گیری (از تصرف در اموال مردم) رخت بر بندد و دوران سلطنت ستمگری و زورگویی فرارسد و بحضارتی که خواننده آدمی به هوشیاری و زیرکی است خوگیرند و اولیای دولت بخوی خودنمایی و تظاهر به مهارت در کار متصف شوند و بعلت فرورفتن درناز و نعمت و تجمل خواهی نیازمندیها و عادات و رسوم آنان فزونی یابد آنوقت بر تکالیف و تقسیم بندی خراج رعایا و برزگران و کشاورزان و دیگر کسانی که خراج میپردازند میافزایند و بر میزان کلیه تکالیف و تقسیم بندیها مبلغ بزرگی اضافه میکنند تا عایدی آنان از خراج ستانی بیشتر شود و گذشته ازین از بازرگانان و پیشه‌وران و دروازه‌ها نیز باجهایی میگیرند چنانکه در فصول آینده یاد خواهیم کرد . سپس بر تکالیف مزبور پی‌درپی و مقدار بمقدار میافزایند زیرا عادات تجمل خواهی دولت نیز بهمان نسبت روز بروز تازه میشود و بسبب آن نیازمندیها و مخارج آنان فزونی مییابد تا بمرحله‌ای میرسد که خراجها و عوارض مالیاتی رعایا را سنگین بار میکند و برای آنان کمر شکن میشود و رفته رفته بدان خو میگیرند و آنرا در شمار وظایف واجب می‌شمرند زیرا این اضافات اندک اندک و بتدریج وضع میشود و هیچکس احساس نمی‌کند چه کسی بنام و نشان آنها را وضع کرده و بر میزان تقسیم بندی اینهمه افزوده است بلکه آنچه بر رعایا معلوم است اینست که آنها را در شمار عادات و وظایف واجب خود تلقی میکنند.

آنگاه اضافات مزبور از حد اعتدال خارج میشود و (رعیت بهبود زندگی و نیکو حالی پیشین را از دست میدهد) و از اشتیاق به آبادانی بازمی‌ایستد زیرا وقتی که مخارج و وام‌ها و میزان خراجگزاری خود را با مقدار بهره‌برداری و سود خود

میسنجد و می بیند سود اندکی بر میدارد آنوقت در ورطه نومییدی غوطه ور میشود. از اینرو جمعیت بسیاری بکلی از آبادانی دست میکشند و در این هنگام بعلت نقصان یافتن برخی از آن تقسیم بندیها و تکالیف مجموعه خراج نیز نقصان می پذیرد و چه بسا هنگامیکه این کمبود را در خراج می بینند بر مقدار تکالیف و تقسیم بندیها می افزایند و گمان میکنند از اینراه کسر درآمد جبران میشود و آنقدر بدین شیوه ادامه میدهند تا آنکه هر تکلیف و تقسیم بندی بمرحله ای میرسد که دیگر هیچ بهره و سودی از آن بدست نمی آید زیرا در چنین شرایطی هم مخارج آبادانی و هم وامها و خراجها فزونی می یابد و عوایدی که بدان امیدوارند وافی نمی باشد، از اینرو مجموعه درآمدها همچنان رو بنقصان میرود و مقدار تقسیم بندیها و تکالیف بالا میرود چه تصور میکنند از اینراه کسر مجموعه درآمدها جبران میشود تا آنکه سرانجام آبادانی و اجتماع در سراسیب سقوط فرو می افتد زیرا امید مردم به تولید ثروت و آبادانی قطع میگردد.

و فرجام ناسازگار همه اینها عاید دولت میشود زیرا سود آبادانی و تولید ثروت بآن باز میگردد و هرگاه باین اصول پی ببری میتوانی دریابی که قوی ترین موجبات آبادانی و تولید ثروت عبارت از تقلیل (مقدار تقسیم بندیها و تکالیف و تحمیلات) «یا مالیاتها» بر آبادکنندگان است تا جاییکه امکان پذیر باشد چه از این راه روح پشتکار و فعالیت برای آبادانی در مردم بیدار میشود چه یقین میکنند از آن سود میبرند و بهره برداری میکنند.

و خدا، سبحانه و تعالی، خداوند همه امور است و پادشاهی همه چیز بدست اوست^۱.

فصل سی و نهم

در باج نهادن (وضع مالیات و باج) در پایان دولت

باید دانست که دولت در آغاز کار چنانکه یاد کردیم بحالت بادیه نشینی است و از اینرو بعلت نداشتن ثروت فراوان و ناز و نعمت و عادات و رسوم آن

۱- و بیده ملکوت کل شیء. سوره یس، آیه ۸۳. این آیه در نسخه (ب) و بنی نیست. در «بنی» آخر فصل چنین است ۲ و خدا مالک امور است.

نیازمندیهای اندکی دارد و خرج آن نیز افزون نمیشود، بهمین سبب درآمدهای خراجستانی آن با هزینه‌ها برابری میکند و بلکه درآمد دولت بمیزان بسیاری از نیازمندیهای آن افزون‌تر است. آنگاه دیری نمیگذرد که بآیین‌های شهرنشینی از قبیل ناز و نعمت و تجمل‌خواهی و عادات و رسوم آن میگراید و در راهی گام می‌نهد که دولتهای پیشین آنرا می‌پیموده‌اند و از اینرو هزینه‌اولیای دولت و بویژه مخارج سلطان بمیزان کثیری افزایش می‌یابد چه سلطان ناچار است مخارج خواص و درباریان خودرا پردازد و بر میزان بذل و بخشش و مستمری‌ها بیفزاید و البته باین وضع مخارج دولت با درآمدی که از خراج بدست می‌آید برابری نمیکند و دولت مجبور میشود بر میزان خراج بیفزاید چه خواهی نخواهی مستمری لشکریان و نگهبانان و هم مخارج سلطان افزایش می‌یابد و دولت چنانکه گفتیم نخستین بار ناچار است بر مقدار تکالیف و تقسیم‌بندی‌های خراج مردم اضافه کند و باز همچنان رفته رفته نیازمندیها و مخارج دولت بخاطر عادات و رسوم تجمل‌خواهی و ناز و نعمت و مستمریهای نگهبانان و سپاهیان و روفزونی میرود و سستی و پیری بدستگاه دولت راه می‌یابد و گروه اهل عصبیت و فرمانروایان او از خراجستانی در شهرستانها و نواحی دور و مرزها عاجز میشوند و در نتیجه از مقدار خراج کاسته میشود و برعکس عادات و رسوم تجمل‌خواهی توسعه می‌یابد و بعلت توسعه آنها حوائج و مستمریهای سپاهیان افزایش می‌یابد، از اینرو خدایگان دولت بوضع انواع خراجها بر کالاها و فروختنیها دست می‌یازد و باندازه‌معینی بر قیمت‌ها در بازار و هم بر عین کالاها در دروازه‌های^۱ شهر باج میگذارد و دولت باز هم ناچار است بدین روش ادامه دهد زیرا بهمان نسبت ناز و نعمت^۲ توسعه می‌یابد و بر مستمریها و شماره لشکریان و نگهبانان افزوده میشود و چه بسا که اینگونه باجگزاری در پایان روزگار دولت‌ها بحدی افزایش می‌یابد که در نتیجه نومییدی مردم بکساد بازارها منجر میشود و این وضع اختلال و ویران شدن اجتماع و آبادانی را اعلام میدارد

۱- در برخی از جاها بجای: ابواب‌المدینه، بقلط: اموال المدینه آمده است. ۲- (طرق) بجای (نرف) در جاب بیروت غلط است.

و نتایج آن بدولت باز میگردد و همچنان باجها فزونی می‌یابد تا آنکه دولت مضمحل میشود.

و نظیر این گونه باجگزارها در شهرها و ممالک مشرق در اواخر دولت عباسیان و عبیدیان (فاطمیان) بسیار روی داده است بطوریکه حتی بر حجگزاران نیز در موسم حج^۱ باج و خراج وضع کردند. و صلاح‌الدین بن ایوب کلیه آن رسوم را لغو کرد و بجای آنها به آثار خیر و یادگارهای جاوید پرداخت. همچنین در اندلس در دوران ملوک طوایف همینگونه باجها وضع کردند تا آنکه یوسف بن تاشفین امیر مرابطان آن رسوم را برانداخت و در شهرستانهای جرید واقع در افریقیه نیز در همین روزگار هنگام خودکامگی رؤسای آن باجها و خراجهای گوناگونی بر مردم تحمیل کرده‌اند، و خدای تعالی دانای تراست.^۲

فصل چهارم

در اینکه بازرگانی سلطان برای رعایا زیان بخش و مایه تباهی خراج ستانی است

باید دانست که هرگاه دولت از لحاظ خراج ستانی، چنانکه یاد کردیم، بسبب رسیدن بمرحله توانگری و ناز و نعمت و عادات گوناگون و مخارج فراوان، در مضیقه واقع شود و درآمد خراج با نیازمندیها و مخارج آن برابر نباشد و به مال (زر و سیم) افزونتر و مالیات بیشتری نیازمند شود، آنوقت یکبار بر کالاهای رعایا و بازارهای آنها باج میگذارد، چنانکه در فصل پیش یاد کردیم، و باردیگر بافزودن بر باجها از راه تعویض نامهای آنها میپردازد، (اگر از آن نوع مالیات از پیش وضع کرده باشند) و گاهی هم از اموال کارگزاران و خراج ستانان مبالغی می‌گیرد (و با آنان بشدت و خشکی رفتار می‌کند)^۳ بحدیکه استخوانهای ایشان را

۱- موسم را اعاب برهنگام اجتماع حج‌گزاران و انجام دادن مناسک حج در مکه اطلاق می‌کنند. ۲- پایان فصل در نسخه (پ) چنین است: «و خدا نسبت به بندگانش خود مهربانست». ۳- در اینجا اختلاف نسخ فراوان است همچون: «مفاسمه» و «مقاشحه» و «مفاسحه» و ما جمع میان دو صورت: مفاسمه و مقاشحه (در برانتر) کردیم.

می‌مکد چه می‌بیند آنها از اموال جبابه سودهای فراوان و ثروت بیکرانی بدست آورده‌اند چنانکه حساب یا محاسبه آنها آشکار نیست و گاهی هم سران دولت برای سلطان موجبات بازرگانی و کشاورزی فراهم میکنند بطمع آنکه اموال خراج را فزونی بخشند چه می‌بینند بازرگانان سودها و بهره‌های بسیار برمیگیرند با آنکه سرمایه‌های ایشان اندک است زیرا میزان سود همواره بنسبت سرمایه‌هاست پس شروع به کسب حیوان و گیاه می‌کنند تا از آن در خریدن کالاهای بازرگانی بهره‌برداری کنند و بدان در تغییر متناوب نرخ بازارها استفاده برند^۱ و گمان میکنند این شیوه مایه فزونی خراج و افزایش سود آنست در صورتیکه اشتباه بزرگی است و از راههای گوناگون برعایا زیان میرساند چه نخستین زیان آن اینست که کشاورزان و بازرگانان در خریدن چارپایان و کالاهای دچار مضیقه میشوند و نمیتوانند با آسانی وسایل خرید آنها را فراهم آورند. زیرا رعایا از لحاظ ثروت و مکنت در یک سطح هستند یا اندکی با هم اختلاف دارند و مزاحمت و رقابت آنان با یکدیگر منتهی یا نزدیک به سود ثروت‌های ایشان می‌شود ولی هرگاه سلطان هم با آنهمه ثروت بیکران که از همه آنها توانگرتر است در اینگونه رقابتها شرکت جوید آنوقت کار بجایی میکشد که هیچیک از رعایا نتواند کمترین نیازمندیهای خود را بدست آورد و این امر موجب افسردگی و سیه روزگاری مردم میشود. گذشته از زیان مزبور گاهی سلطان وقتی کالاهای وسایل بازرگانی را در معرض فروش می‌بیند بسیاری از آنها را غاصبانه از چنگ مردم میرباید یا آنها را بکمترین بها می‌خرد یا در برابر خود هیچگونه رقیب و حریفی نمی‌یابد و از اینرو بسا مبلغ ناچیزی آنها را از فروشنده می‌خرد.

گذشته از اینها هنگامیکه برای سلطان کلیه عواید و محصولات کشاورزی از قبیل غلات و حبوب یا حریر یا عسل یا شکر یا جز اینها از انواع بهره‌برداریها را بدست می‌آورند و علاوه بر اینها همه کالاهای بازرگانی را نیز خریداری می‌کنند،

۱- این حدیثون ترکیب «حواله الاسواق» را در مفهوم اقتصادی نوسانهای وضع عرضه و تقاضا در بازار بکار می‌برد. رجوع به ذیل قوامیس عرب تألیف دزی خاورشناس فرانسوی شود.

در چنین شرایطی دیگر منتظر بحرانی شدن بازارها یا رواج کالاها نمیشوند زیرا برای فروش آنها بمقررات دولت متوسل می‌گردند و کلیه اصناف را از بازرگان گرفته تا کشاورز بخردن محصولات و کالاهای مزبور مکلف و مجبور میسازند و در بهای آنها هم نرخ معمول قناعت نمیکنند بلکه آنها را بقیمتی فزونتر از نرخ عادی بر آنها تحمیل میکنند چنانکه کلیه ثروت نقد یعنی درهم و دینار ایشان را از کفشان بیرون میآورند و کالاهای مزبور بصورت اموال بی استفاده و جامدی در نزد آنان باقی میماند و روزگاری را به بیکاری میگذرانند و از تلاش در اعمالی که کسب و معیشت ایشانرا تأمین میکند باز میمانند.

و چه بسا که از روی ناچاری قسمتی از آن کالاها را در موقع کساد بازار بکستترین قیمت میفروشند و اغلب این وضع بتکرار بر بازرگان و کشاورز تحمیل می‌شود و بیایی آنها را در برابر بهای اندکی میفروشند تا آنکه بکلی سرمایه خود را از دست میدهند و از کار بازرگانی و داد و ستد باز میمانند و این ترتیب بارها روی می‌دهد و تکرار می‌شود و از این راه رعیت در ورطه رنج و بدبختی و فشار شدید فرو می‌افتد و به سودها و بهره‌ها تباهی و فساد راه می‌یابد چنانکه مردم از بهره‌برداری و بدست آوردن سود نومید میشوند و در این راه بکلی دست از تلاش باز میدارند و این وضع بتباهی و نقصان شدید خراج منجر میگردد زیرا قسمت عمده خراج از کشاورزان و بازرگانان عاید خزانه دولت میشود. بویژه که دولت باجهای تازه‌ای وضع کرده و از این راه بر میزان خراج افزوده باشد.

پس هرگاه کشاورزان دست از کشاورزی بردارند و بازرگانان بورشکستگی گرفتار شوند و پیشه خود را ترک‌گویند آنوقت کلیه درآمد دولت که از خراج بدست می‌آید از میان میرود یا نقصان فاحشی بدان راه می‌یابد و هرگاه سلطان آنچه را که برای او از خراج بدست می‌آید با این سودهای اندک مقایسه کند سودهای مزبور را نسبت به خراج اندک‌تر از اندک خواهد یافت.

گذشته از اینها بفرض که بازرگانی برای سلطان سودمند باشد در نتیجه آن سهم بزرگی از خراج بخزانه دولت عاید نخواهد شد زیرا بسیار بعید است که

دولت از دادوستد و خرید و فروش کالاهای سلطان باج بگیرد در صورتیکه اگر اینهمه معاملات را دیگران انجام میدادند بیشك باج کلیه آنها گرفته میشد .
 وهمچنین این امر مایه تباهی عمران و اجتماع می شود و در نتیجه تباهی و نقصان اجتماع وضع دولت مختل و متزلزل می گردد چه هنگامیکه رعایا از تولید ثروت و بهره برداری از اموال خویش بوسیله کشاورزی و بازرگانی کناره گیری کنند ثروت آنان نقصان می پذیرد و بسبب مخارج بکلی دچار پریشانی و سیه روزگاری میشوند. از اینرو خواننده باید این حقیقت را نیک دریابد .

ایرانیان [باستان] هیچکس را بپایگاه فرمانروایی برخواستن نمیگماشتند مگر آنکه از دودمان پادشاهی باشد ، سپس از میان آنان کسی را برمیگزیدند که دیندار و دانا و فضیلتمند و تربیت یافته و سخاوتمند و دلاور و نیکوکار باشد و آنگاه فرمانروایی او را بدان مشروط میکردند که بداد گراید و برای خود دیه و زمین و آب بدست نیاورد تا مبادا مایه زیان همسایگان آن دیه ها و سرزمینها شود و بازرگانی پیشه نکند تا مبادا دوستدارگرانی نرخ کالاها گردد و بندگان بکارها نگمارد چه آنان بخیر و یا مصلحتی رای زنی نمی کنند .

و باید دانستکه ثروت و توانگری سلطان جز از راه خراج ستانی فزونی نمی یابد و فزونی خراج تنها از راه دادگری امکان پذیر است بدانسان که اموال مردم را از دستبرد ستمگران نگهدارند و بکار رعیت درنگرند. بدینسان آرزوهای مردم گسترش مییابد و پرتو شادمانی و امید بردل ایشان می تابد و بنیروی امید و دلخوشی در راه افزایش ثروت و بهره برداری از آن میکوشند [و خواهی نخواهی در پرتو تلاش ایشان] بر خراج سلطان بمیزان عظیمی افزوده میشود .

ولی اگر سلطان راهی جز این مانند کشاورزی یا بازرگانی در پیش گیرد بیشك با شتاب هرچه بیشتر بر رعایا زیان خواهد رسید و مایه تباهی و نقصان خراج او خواهد شد و آبادانی کشورش آسیب خواهد دید .

و گاهی هم کارگروهی از امیران و خداوندان نفوذ که بکشاورزی و بازرگانی میپردازند با آنجا میکشد که غلات و کالاها و محصولات شهر خود را از

دست اول (یعنی فروشندگان) که آنها را از خارج بشهر می‌آورند) بهایی ارزان می‌خرند و بدلخواه خود هرزخی را که دلشان بخواهد برای آنها تعیین میکنند. سپس آن کالاها را در همان وقت برعایای زبردست خود بازمم مطابق نرخ‌های خودشان تعیین میکنند می‌فروشند، و این شیوه از روش نخستین بدرجات ظالمانه‌تر است و زودتر مایهٔ تبه‌حالی و پریشانی رعایا میشود.

و گاهی برخی از این اصناف یعنی بازرگانان و کشاورزانی که پیشهٔ دائمی آنان بازرگانی یا کشاورزیست و به دربار راه دارند سلطان را بدینگونه مشاغل و سودها تحریک میکنند.

و او را در سهمی شریک خود می‌سازند تا در راه گردآوری ثروت از قدرت او استفاده کنند و سرعت هرچه بیشتر بر اموال خود بیفزایند، بویژه که در نتیجهٔ این مشارکت از پرداخت خراج و باج هم معاف میشوند چه این شیوه برای بهره‌برداری از اموال و تسریع در تولید و افزایش آن سزاوارتر است (و آنکه بدربار سلطان بدینسان راه می‌یابد و او را شریک خود می‌سازد) نمی‌فهمد که از این راه زیان بسیاری بخراج سلطان راه می‌یابد و از مقدار آن کاسته میشود. پس سزااست که سلطان از اینگونه کسان برحذر باشد و از بداندیشی زیان‌بخش چنین کسانی که بخراج و توانایی او آسیب می‌زنند بپرهیزد. و خدا ما را به رشد خودمان الهام می‌بخشد و ما را از کارهای شایسته‌مان بهره‌مند می‌فرماید، پروردگاری جز او نیست.

فصل چهل و یکم

در اینکه سلطان و کارکنان در سگاه فرمانروایی او در اواسط یک

دولت بتوانند نایل می‌آیند

زیرا در آغاز دولت هر یک از اعضای خاندان و قبیلهٔ سلطان بنسبت نیرومندی و عصبیتی که دارند از اموال خراج سهم می‌برند و هرچه از راه خراج

۱- در جاهای مصر و بیروت بجای جملهٔ اخیر چنین است: «و خدای تعالی دانان است». صورت متن از (ب) و «ینی» است.

عاید دولت میگردد در میان آنان تقسیم میشود. و چنانکه در فصول پیش یاد کردیم پایه گذار و مؤسس هردولتی برای استقرار ارکان دولت بآنان نیازمند است؛ و بهمین سبب رئیس آنان [در امر خراج نسبت به توقعات فراوانی که آنان دارند پرهیز می کند و بجای آن هدف غلبه جستن بر آنان و خودکامگی را می جوید از اینرو او را برایشان شرف و بزرگی و هم بدیشان نیاز است].^۱ و بجز مقداری که از نیازمندیهای او هم کمتر است. از خراج برای خود سهمی برنمیدارد.

از اینرو حاشیه نشینان و چاکران درگاهش از قبیل وزیران و کاتبان و موالی اغلب تنگ دست و بینوا هستند و جاه و جلال آنان نیز اندک و محدود است زیرا جاه ایشان بنسبت جاه مخدوم آنان است و چون اعضای خاندان و عصبیتش عرصه را بر او تنگ میکنند و در کارها ب مداخله می پردازند خواهی نخواهی دایره جاه و جلال او هم محدود است. و آنگاه که طبیعت پادشاهی بمرحله عظمت و شکوه میرسد و [دایره فرمانروایی آن پهناورتر میگردد] و خدایگان دولت بخودکامگی نایل می آید و برخویشاوندان و اعضای قبیله خود چیره میشود، دست آنانرا از امور خراج کوتاه میکند بجز آنچه از میان مردم برای ایشان قسمت می شود و آنگاه بهره آنان تقلیل می یابد چون کفایت و نفع آنان در دولت اندک است و خدایگان دولت (از مداخله ایشان در کارها ممانعت میکند) و بر آنها لگام میزند، و موالی و نمک پروردگان را در اداره کردن امور دولت و حل و عقد کارها با آنان شرکت میدهد.

اینست که در این مرحله کلیه درآمد خراج یا قسمت عمده آنها ب تنهایی بخدایگان دولت اختصاص می یابد و بگردآوری ثروت می پردازد و آنها را برای روزها و پیش آمدهای مهم اندوخته میکند و ثروتی فراوان بچنگ می آورد و خزاین و گنجینه ها مالا مال میشود و دایره جاه و شکوهش وسعت می یابد و بر دیگر خویشاوندانش چیره می گردد و در نتیجه قدرت او کلیه کارکنان درگاهش مانند وزیر و کاتب و حاجب و مولی و شرطی (رئیس پاسبانان) نیز نیرومند میشوند

و جاه و جلال آنان فزونی می‌یابد و بکسب ثروت می‌پردازند و از اموال بهره‌های فراوان می‌برند .

آنگاه پس از چندی در نتیجه متلاشی‌شدن عصبیت و نابودی قبیله‌هایی که از پایه‌گذاران دولت بودند مرحله فرسودگی و پیری دولت فرامیرسد و در این هنگام خدایگان دولت بعلت سرکشان و متمردان و قیام‌کنندگان بسیاری که بستیز برمی‌خیزند و از بیم آنکه مبادا در دولت رخنه‌کنند و موجب سقوط آن شوند ، بیاران و پشتیبانان تازه‌ای نیازمند می‌شود و از اینرو درآمد خراج او بمصرف مستمری پشتیبانان و یارانش می‌رسد که عبارتند از خداوندان شمشیر و عصبیت‌ها .

و ثروتهای گنجینه‌ها و اندوخته‌های خزاین خود را در راه کارهای مهم اصلاح دولت خرج کرده است و با همه اینها بسبب افزودن بر میزان مستمریها و فزونی مخارج عادات و رسوم تازه که در گذشته یاد کردیم میزان خراج و باج هم تقلیل می‌یابد و دولت گرفتار مضیقه مالی می‌شود و سایه ناز و نعمت و ثروت از خواص و حاجبان و کاتبان بسبب دور شدن جاه از ایشان و تنگ شدن دایره آن برخدایگان دولت ، زدوده می‌شود .

آنگاه وضع مضیقه مالی و گرفتاری خدایگان دولت بیش از پیش شدت می‌یابد و فرزندان حاشیه‌نشینان و خواص درگاه او ثروتی را که پدرانشان اندوخته و از آن بهره برداری فراوان کرده‌اند در راه ناسودمند بکار می‌برند و بجای کمک بخدایگان دولت آنها را در راه ناصحیح خرج می‌کنند و روش خیرخواهی و دلسوزی نیاکان و گذشتگان خود را فرامی‌گذارند . از آن پس خدایگان دولت معتقد می‌شود که او شایسته‌تر است این اموال را تصاحب‌کند زیرا پدرانشان اینهمه ثروت را در دستگاه دولت پیشین و به نیروی جاه و نفوذ آن بدست آورده‌اند . از اینرو درصدد ریشه‌کن کردن آن اموال برمی‌آید و آنها را اندک اندک از یکایک آن خاندانها بنسبت رتبه و مقامی که دارند و بر حسب تغییر

۱- از «ینی» در برخی از چاپهای بیروت (ماهدین) بنقل : «ماهدین» است .

احوال آنها در دستگاه دولت باز میستاند، و فرجام ناسازگار چنین عملی بدولت باز میگردد زیرا درگاه نشینان و رجال کشور و خداوندان ثروت و نعمت را که در شمار خواص درگاه دولت بودند از دست میدهد و از این راه بسی از کاخهای بزرگواری و توانایی را که خاندانهای مذکور با استواری بنیان نهاده‌اند و از گون میسازد.

چنانکه نظیر همین معنی برای وزیران دولت عباسی، مانند خاندان قحطبه و خاندان برمک و خاندان سهل و طاهریان و امثال ایشان روی داد. همچنین در دولت امویان اندلس هنگام انقراض آن در روزگار ملوک طوایف خاندان شهید و خاندان ابو عبده و خاندان حدیر و خاندان برد و امثال ایشان بهمین سرنوشت گرفتار شدند و نیز در دولتهایی که همزمان ماست نیز نظیر همین وقایع روی داده است. دستور خداست که گذشت در بندگانش^۱.

فعل

و بعلت آنکه وابستگان بدولتها در انتظار اینگونه مهلکه‌های ناگوار هستند بسیاری از آنان شیفتهٔ آن میشوند که از پایگاه خود بگریزند و خود را از زیر بار تسلط سلطان برهاند و با آنچه از اموال دولت بدست آورده‌اند بسرزمین و ناحیهٔ دیگری رهسپار شوند و چنین می‌پندارند که آسوده‌تر بسر خواهند برد و در صرف کردن و بهره‌برداری از آن ثروت مصون‌تر از گزند و آسیب خواهند بود؛ در صورتیکه چنین پنداری از اغلاط فاحش و اوهامی است که امور زندگی و احوال ایشان را تباه میکند.

و باید دانست که رهایی از این سرنوشت پس از باقی ماندن در آن دشوار و ممتنع است، زیرا اگر کسیکه این منظور را در سر می‌پرواند خود پادشاه باشد هم رعیت و هم خداوندان عصبیتش که همواره ویرا در فشار دارند و مزاحم هستند لحظه‌ای باو امکان نمیدهند که این اندیشه را اجرا کند بلکه اگر این پندار را

۱- سنه الله التي قد خلت في عباده . سورة مؤمن ، آية ۸۵ . و در نسخه (ب) چنین است : سنه الله و لمن تجد لسنة الله تبديلا . سورة فتح ، آية ۲۳ و سورة احزاب ، آية ۶۲ .

اظهار دارد بسرنوشتی گرفتار خواهد شد که مایهٔ انهدام کشور و نابودی جان او گردد چه مجاری عادت بدان می‌باشد .

و از اینرو که کشورداری از اموریست که رهایی از آن دشوار است بویژه هنگام بزرگ شدن حوادث ناگوار در دولت و تنگ شدن دایره آن و پدید آمدن آنچه از این وضع روی می‌دهد همچون : دور شدن از صفات بزرگمنشی و خصال نیکو از میان اعضای دولت و گراییدن آنان بخویهای بد و ناشایست .

و اما ، اگر آنکه این پندار را در سر دارد از خواص و درگاه‌نشینان سلطان و خداوندان مناصب رفیع دولت او باشد ، کمتر ممکنست بگذارد چنین کسی از کشورش جان سالمی بدر برد :

چه نخست آنکه پادشاهان معتقدند که وابستگان و حاشیه‌نشینان و بلکه کلیهٔ رعایای آنها بمنزلهٔ بردگان‌شان میباشند و از اسرار درونی آنان آگاه‌اند از اینرو اجازه نمیدهند چنین کسانی خویش را از قید بندگی و خدمتگزاری برهانند از بیم آنکه مبادا کسی بر احوال و اسرار ایشان آگاهی یابد و در این بسیار بخل میورزند .

و هم غیرت و رشک با آنان اجازه نمیدهد که ببینند یکی از چاکران درگاه‌شان برای دیگری خدمتگزاری میکند چنانکه امویان اندلس خدمتگزاران درگاه خود را از ادای فریضهٔ حج هم منع میکردند زیرا گمان میبردند که ممکن است بنی‌عباس آنها را از چنگ ایشان بر بایند. از اینرو هیچیک از کارکنان درگاه امویان اندلس در تمام دورهٔ فرمانروایی ایشان حج نگزاردند و فقط هنگامی به خدمتگزاران دولتهای اندلس اجازهٔ سفر حج داده شد که امویان منقرض گردیدند و فرمانروایی بدست ملوک طوایف افتاد .

دوم آنکه بفرض پادشاهان برهائی یکی از خدمتگزاران خود از قید بندگی تن در دهند ، بهیچرو بوی روا نمیدارند ثروت خود را از آن کشور خارج سازد چه همانطور که معتقدند خود او یکی از اجزای دولت آنان میباشد ثروت ویرا هم جزو ثروت خودشان می‌پندارند زیرا او جز در کشور ایشان و در سایهٔ جاه

و نفوذ آنان آنرا بدست نیاورده است ، از اینرو این اندیشه برای آنان پیش می‌آید که ثروت مزبور را از وی باز ستانند یا او را درکشورشان ابقا کنند و بمنزله قسمتی از اجزای دولت بشمارند که از آنها بهره‌مند میشوند .

گذشته از این بفرض که او بتواند این ثروت را برهاند و بسرزمین دیگری ببرد ، با اینکه چنین پیش‌آمدی بسیار بندرت روی میدهد ، آنوقت در آن کشور چشمهای پادشاه آن بثروت مزبور دوخته میشود و آنها را یا با تهدید و ارباب بطور پوشیده ، و یا علنی و آشکار بجبر و زور از وی باز میستانند زیرا معتقد است که اموال مزبور از خراج بدست آمده است و شایسته است که چنین اموالی در راه مصالح مردم خرج شود و چنانکه یاد کردیم هنگامیکه دیدگان پادشاهان به ثروت توانگرانی دوخته شود که آنها را از راه کسب و پیشه برای معاش خود بدست می‌آورند بطریق اولی مال خراج و دولتها را بهتر شایسته خود خواهند دانست چه میتوانند برای تصاحب اینگونه اموال مجوز شرعی و عادی هم بیابند .

[و بین چه سرنوشتی برای قاضی جبله روی داد هنگامیکه وی در آن ناحیه بستیز با ابن‌عمار خدایگان طرابلس برخاست و دست بانقلاب زد ، همینکه فرنگان بر آن ناحیه دست یافتند او بدمشق گریخت و سپس ببغداد رفت و در آنجا سلطان برکیاروق بن ملک‌شاه سلطنت میکرد و این واقعه در پایان قرن پنجم بود . پس از آنکه در بغداد اقامت گزید دیری نگذشت که وزیر سلطان نزد وی آمد و قسمت عمده اموالش را بعنوان وام از او بستد و سپس همه دارایی ویرا از او گرفت در صورتیکه مقدار و مبلغ آنها بحدی بود که بشرح و شمار نمی‌آمد]^۱ .

و هم سلطان ابویحیی زکریا بن احمد لجیانی نهمین یا دهمین پادشاه حفصیان افریقیه بر آن شد که از امر سلطنت کناره‌گیری کند و بمصر پناه برد تا بتواند از مطالبه خدایگان ثغور (استحکامات قلاع) غربی که لشکریانی برای پیکار با تونس فراهم آورده بود بگریزد از اینرو لجیانی سفر بمرز طرابلس را برگزید در حالیکه آمادگی و (نیت) خویش را نهان می‌داشت . و از آنجا سوار

۱- قیمت داخل‌کروده در چاپهای مصر و بیروت حذف شده است و تنها در «وینی» و چاپ (پ) دیده می‌شود .

کشتی شد و خود را باسکندریه رسانید و او هنگام حرکت کلیه موجودی بیت المال را از زر و سیم و اندوخته‌های دیگر با خود برداشت و هر آنچه را در خزاین و گنجینه‌های آن دودمان بود از کالا و اثاث و گوهر حتی کتب فروخت و همه این ثروت را با خود بمصر برد.

و بر ملک ناصر محمد بن قلاوون بسال ۷۱۹^۱ وارد شد و ملک ناصر ورود او را گرمی داشت و او را درمسند رفیع بنشاند. و هواره از اندوخته او بطور تعریض اندک اندک میگرفت تا آنکه همه آن ثروت را بچنگ آورد و برای معاش ابن لحنانی بجز وظیفه‌ای که بوی میپرداختند دیناری هم باقی نماند تا آنکه درسال ۷۲۸ هلاک شد چنانکه در ضمن اخبار مربوط بوی در این باره گفتگو خواهیم کرد. این واقعه و نظایر آن از جمله خیالات پوچی است که فرمانروایان دولتها در سر میروراند چون از بیم خشم سلاطین درانتظار مهلکه‌ها هستند.

آری اگر بتوانند خود را برهاند تنها شاید جانشانرا خلاص کنند و حاجتی که توهم می‌کنند غلط و متکی بر او هام است، و همان شهرتی که در نتیجه خدمتگزاری دولتها بدست می‌آورند برای یافتن امور معاششان کافی است چه یا وظایفی از طرف پادشاهان برای آنان مقرر میشود و یا بوسیله نفوذ و جاهی که دارند میتوانند از راه پیشه‌هایی چون کشاورزی و بازرگانی معاش خود را تأمین کنند.

و دولتها انساب‌اند (ولی نفس را بهره‌چشم شیفته کنی بدان میگراید و اگر آنرا بانسک بازگردانی خرسند میشود)^۲ و خدای روزی‌دهنده صاحب نیروی استوار است^۳.

۱- در جایهای مصر ۷۱۷ است. در شرح حال وی نیز همین رقم است. رجوع به لغتنامه دهخدا ذیل (ابویحیی زکریا ...) شود و گویا منظور از خدایگان نفور غریب ابویحیی ابوبکر ثانی باشد. در شرح حال وی ۷۱۸ است.
 ۲- ترجمه شعر معروف: والنفس راغبة اذا... است که مؤلف بعنوان شاهد آورده است. ۳- الله الرزاق ذوالقوة المتین. سورة الذاریات، آیه ۵۸. در جایهای مصر و بیروت پایان فصل چنین است: «و خدا سبحانه روزی‌دهنده است و از باحسان و فضل خود کامیاب‌کننده است، و خدا دانسانتر است». و صورت متن از (پ) و «ینی» است.

فصلی چهل و دوم

در اینکه اگر سلطان مستمری اندک بپردازد سبب کمبود خراج میشود

و سبب آن اینست که دولت و سلطان بسزله بزرگترین بازار برای جهانست و ماده اجتماع و آبادانی از آن بدست میآید .

از اینرو هرگاه دولت ثروتها و خراجها را گرد آورد و بیندوزد یا آنها را چنان از دست بدهد که در مصرفهای حقیقی بکار نرود ، آنوقت پولی که در دست حاشیه‌نشینان (ولشکریان) اوست تقلیل مییابد و آنچه از ایشان به اطرافیان و وابستگانشان میرسد نیز قطع میشود و بطور کلی بمخارجشان لطمه میرسد و این گروه قسمت اعظم اهالی شهرها را تشکیل میدهند و مخارج آنها از دیگران بیشتر و سرمایه اساسی بازارهاست . اینست که در چنین شرایطی بازارها کساد میشود و سودهای بازرگانی بسبب کمی ثروت و پول کم میشود و در نتیجه میزان خراج هم تقلیل می‌یابد زیرا انواع خراجها و مالیاتهای ارضی از آبادانی و دادوستد و رواج بازار و کوشش مردم در راه بدست آوردن سودها و ربحها حاصل میشود .

و فرجام ناسازگار آن مایه نقصان کار دولت میشود زیرا در این هنگام کمبود ثروت سلطان باعث کمبود خراج است چه دولت همچنانکه یاد کردیم بزرگترین بازار و مادر و اساس و مایه همه بازارها در دخل و خرج است^۱ ، و اگر این بازار اساسی (یعنی دولت) کساد شود و مصارف آن تقلیل یابد بطریق اولی بازارهای دیگر بهمان سرنوشت و بلکه بدتر از آن گرفتار میشوند و نیز میدانیم که ثروت میان رعیت و سلطان دست بدست مبادله میشود ، از مردم بسططان میرسد و از سلطان بمردم باز میگردد ، و اگر سلطان آنها در نزد خود نگهدارد [و بکار نیندازد] رعیت فاقد آن میشود ، سنت خداست در میان بندگان^۲ .

۱- این کلمه در «ینی» نیست . ۲- از (۱) در سابق گفته بود : دولت مسادر همه بازارها و مساده همه آنها است .

فصل چهل و سوم

در اینکه ستم اعلام‌کننده ویرانی اجتماع و عمران است

باید دانست که تجاوز باموال مردم آنانرا از بدست آوردن و بارور کردن ثروت نومید میسازد، چه می‌بینند در چنین شرایطی سرانجام هستی‌شان را بغارت میبرند و آنچه را بدست می‌آورند از ایشان میربایند و هرگاه مردم از بدست آوردن و تولید ثروت نومید شوند از کوشش و تلاش در راه آن دست برمی‌دارند.

و تجاوز بهر اندازه باشد بهمان نسبت رعایا از کوشش در راه بدست آوردن ثروت باز می‌ایستند چنانکه اگر تجاوز بسیار و عمومی باشد و بهمه راههای کسب معاش سرایت کند آنوقت مردم بعلت نومیدی از پیشه کردن انواع حرفه‌ها و وسایل کسب روزی دست از کلیه پیشه‌ها و هنرها برخواهند داشت.

و اگر تجاوز اندک باشد بهمان نسبت مردم از پیشه‌ها و بدست آوردن ثروت دست خواهند کشید.

و آبادانی و فراوانی و رواج بازارهای آن تنها در پرتو کار و کوشش مردم برای مصالح زندگی و پیشه‌ها است که پیوسته در این راهها در تکاپو و تلاش اند و بهمین سبب اگر مردم در راه معاش خود کوشش نکنند و دست از پیشه‌ها بردارند بازارهای اجتماع و آبادانی بی‌رونق و کاسد میشود و احوال متزلزل می‌گردد، و مردم در جستجوی روزی از آن سرزمین رخت برمی‌بندند و در نواحی دیگر که بیرون از قلمرو فرمانروایی آن ناحیه است پراکنده میشوند و در نتیجه جمعیت آن ناحیه تقلیل می‌یابد و شهرهای آن از سکنه خالی میشود و شهرستانهای آن ویران میگردد و پیریشانی و نابسامانی آن دیار بدولت و سلطان هم سرایت میکند زیرا دولت برای اجتماع بمنزله صورت است که وقتی ماده^۱ آن تباهی پذیرد خواه ناخواه صورت^۲ هم تباه میشود.

۱- (ن ب) اصول . ۲- ماده و صورت در اینجا ابهام به اصطلاح فلسفی آن نیز دارد .

و در این باره میتوان حکایتی را که مسعودی در ضمن اخبار ایرانیان آورده در نظر گرفت و آن اینست که: موبدان پیشوای دین آنان در روزگار بهرام پسر بهرام بطور کنایه پادشاه را از ستمگری و غفلتی که از نتیجه آن عاید دولت می‌شود، نهی کرد و در این باره مثالی از زبان جغد برای پادشاه آورد: چه هنگامیکه پادشاه آواز جغد را شنید پرسید آیا گفتار این پرنده را میفهمی؟ موبدان گفت آری: جغد نری می‌خواهد با جغد ماده‌ای جفت شود و جغد ماده شیربهای خود را بیست^۱ ده ویرانه شرط میکند از دیه‌هایی که در عصر بهرام ویران شده است. تادرا آنها بنوحه سرایی و زاری پردازد و نر شرط ماده را پذیرفت و بوی گفت اگر فرمانروایی این پادشاه ادامه یابد هزار ده ویران هم بعنوان تیول بتو خواهیم بخشید و چنین شرطی از هر خواسته دیگر آسانتر است.^۲

پادشاه از خواب غفلت بیدار شد و با موبدان خلوت کرد و مقصود او را در این باره پرسید. موبدان گفت: پادشاهها: کشور ارجمندی نیابد جز به دین و فرمانبری از خدا و عمل کردن با اوامر و نواهی شریعت او و دین استوار نشود جز بیادشاهی و پادشاهی ارجمندی نیابد جز بمردان و مردان نیرونگیرند جز به مال (زر و سیم) و به مال نتوان راه یافت جز باآبادانی و باآبادانی نتوان رسید جز بداد.

و داد ترازویی است میان مردم که پروردگار آنرا بیای داشته و برای آن قیم و نگهبانی برگماشته است که پادشاه است و توای پادشاه به ده ها و املاک مردم آهنگ کردی و آنها را از دست خداوندان و آبادکنندگان آن بازستی که خراجگزاران تواند و کسانی هستند که مال از آنان سته می‌شود و سپس آن دیه ها و املاک را تیول درگاه نشینان و خدمتگزاران و مردم بیکاره ساختی از اینرو این گروه آبادانی و دوراندیشی را فرو گذاشتند و در اصلاح آنها نکوشیدند و بسبب نزدیکی پادشاه در پرداخت مالیات مزروعی با آنان مسامحه شد و بدیگر

۱- «دینی» ده قریه. ۲- نظامی این حکایت را بدیسان به انوشروان نسبت می‌دهد: شاه در آن ناحیه سیدیاب دید دهی چون دل دشمن خراب. تنگ دو مرغ آمده در یکدگر . . .

خراجگزاران و آبادکنندگان دیه‌ها و املاک از این شیوه ستم رسید و ناچار آنها هم املاک خود را فرو گذاشتند و از شهرها و مزارع خود رخت بر بستند و بجاهای دور یا سرزمینهایی که دسترسی بآنها دشوار بود پناه بردند و سکونت گزیدند و از اینرو آبادانی اندک شد و دیه‌ها و املاک مزروعی ویران گردید و بسبب آن ثروت و دارائی از میان رفت و سپاهیان و رعیت تو هلاک شدند و پادشاهان همسایه کشور تو چون آگاه شدند موادی که پایه‌های کشور جز بدانها استوار نشود از کشور تو رخت بر بسته است در کشور تو طمع بستند .

و چون پادشاه این سخنان را شنید بکشور خود درنگریست و دیه‌ها و املاک را از چاکران درگاه خود بازستد و آنها را بخداوندان آنها بازگردانید و آنها را بهمان شیوه‌های پیشین برانگیخت ، مردم باردیگر بکار آبادانی آغاز کردند و ناتوانان نیرومند شدند از اینرو کشور آباد شد و در شهرها فراوانی نعمت پدید آمد و خراج ستانان ثروت فراوانی از مردم گرد آوردند و سپاهیان نیرومند شدند و دشمنان ریشه‌کن گردیدند و مرزها آکنده (از مردان نیرومند) شد . و پادشاه بتن خود بامور کشور عنایت کرد بدانسان که در روزگار فرمانروایی او مردم نیکو حال شدند و در کشورش نظم برقرار شد .

از این حکایت باید دریابی که ستمگری ویران‌کننده آبادانی و اجتماع است و نتایج ویرانی اجتماع و آبادانی که عبارت از تباهی و تزلزل و سقوط است بدولت باز میگردد . و نباید از اینکه گاهی دیده میشود در برخی از شهرستان های بزرگ متعلق بیک دولت تجاوز وجود دارد ولی در عین حال ویرانی هم بدان راه نیافته است ، تردید بخود راه داد و گمان کرد اصلی که ما آنرا یاد کردیم منطقی نیست .

بلکه باید دانست که این وضع معلول تناسب میان تجاوز و کیفیات و احوال مردم آن شهرستانست زیرا از اینرو که آن شهرستان بزرگ است و آبادانی فراوان دارد و وضع عمران و آبادی و بهبود احوال مردم آن بحدی پهناور و فراوانست که بشمار در نمیآید اینست که نقصان و خرابی ناشی از تجاوز و ستمگری

نسبت بتوسعه آبادانی آن اندک بنظر میآید زیرا خرابی و نقصان همیشه بتدریج روی میدهد و هرگاه بعلت فراوانی نعمت و پهناوری و گونه‌گون بودن و فزونی مشاغل و کارها در یک شهرستان نقصان در آن نهان و ناپدید باشد و بنظر نیاید بیشک آثار آن رفته رفته پس از دیرزمانی نمودار خواهد شد و گاهی هم ممکنست آن دولت متجاوز و ستمگر پیش از ویرانی شهرستان ها واژگون گردد و دولت دیگری روی کار آید و بترمیم خرابکاری ها (از نو) پردازد و درصدد اصلاح برآید و نقصان های نهان و نامرئی را از میان ببرد چنانکه بهیچرو خرابی و نقصان احساس نشود. ولی چنین وضعی بندرت روی میدهد.

و مقصود اینست که پدید آمدن ویرانی و نقصان در اجتماع بعلت ستمگری و تجاوز، چنانکه دلایل آنرا یاد کردیم، از واقعیات اجتناب ناپذیر است و فرجام ناسازگار آن بدولتها باز میگردد و نباید گمان کرد که ستمگری چنانکه مشهور است تنها عبارت از گرفتن ثروت یا ملکی از دست مالک آن بدون عوض و سبب است بلکه ستمگری مفهومی کلی‌تر ازین دارد و هرکس ثروت یا ملک دیگری را از چنگ او بر باید یا او را به بیگاری گیرد یا بناحق از وی چیزی بخواهد یا او را بادای تکلیف و حقی مجبور کند، که شرع آنرا واجب نکرده، چنین کسی ستمگر است.

بنابراین خراج ستانانی که بناحق خراج میگیرند و آنانکه بعنوان خراج بغارت رعیت میپردازند و کسانی که مردم را از حقوقشان باز میدارند و کلیه غاصبان املاک بهرنحوه‌ای که باشد همه آنها ستمگرانند و فرجام بدهمه آنها بدولت باز میگردد زیرا اجتماع و عمران که بمنزله ماده دولت بشمار میرود ویران میگردد چه آرزوها از مردم آن رخت برمی‌بندد.

و باید دانست که مقصود شارع از تحریم ستمگری همین حکمت و فلسفه است چه از ستم اجتماع بتباهی و ویرانی دچار میشود و ویرانی و تباهی انقراض نوع بشر را اعلام میدارد. و این حکمت عمومی را شرع در همه مقاصد

مقصود ما از قدرت ستمگر دست درازی و قدرت وسیعی است که در برابر آن هیچ قدرتی معارضا نتواند کرد و چنین قدرتی وقتی در راه ستمگری بکار رود مایه خرابی و ویرانی میشود لیکن قدرت راهزن عبارت از تهدیدی است که آنرا وسیله گرفتن اموال قرار میدهد ، و دفاع کردن از او بوسیله عموم مسلمانان از نظر شرع و سیاست مقرر شده است و از اینرو نمیتوان آنرا از قدرتی شمرده که منجر بویرانی میشود ، و خدا بر آنچه بخواهد تواناست .

فصل

و از سخت ترین ستمگریها و بزرگترین آنها از لحاظ فساد اجتماع اینست که مردم را بناحق بکار اجباری وادارکنند و بیمزد آنرا بمزدوری گمارند ، زیرا کار انسان از قبیل تمول و ثروت اوست چنانکه این معنی را در باب رزق آشکار خواهیم کرد و خواهیم گفت روزی و کسب عبارت از بهای کارهای کسانی است که در یک اجتماع بسر میبرند و بنابراین کلیه تلاشها و کارهای ایشان تمول و درآمد های ایشان از کسب آنانست بلکه آنها بجز کار خود وسیله روزی و پیشه ای ندارند زیرا رعیتی که در آبادانی کار میکنند معاش و پیشه آنها همان کارکرد آنها است . از اینرو اگر آنها را بکاری در جز شأن شان وادارند و مزد کار آنان را که همان روزی آنهاست با آنان نپردازند کسبشان باطل میشود و در حقیقت بهای کار آنانرا غصب کرده اند که عبارت از تمول و ثروت آنهاست و از اینرو با آنان زیان رسانده و سهم بزرگی از معاش و بلکه مجموعه و کلیه معاش آنانرا از آنان ربوده اند . و اگر این ستم درباره آنان تکرار شود امید از آبادانی بر میدارند و در ورطه نومیدی گرفتار میشوند و بکلی از کوشش و تلاش در راه آبادانی دست میکشند و این وضع به واژگون شدن و ویرانی اجتماع منتهی میشود ، و خدا کسی را که بخواهد بشمار روزی میدهد^۱ .

۱- سوره بقره ، آیه ۲۰۸ . پایان فصل در جاهای مصر و بیروت چنین است : « خدا سبحانه و تعالی داناتر است و کامیابی باوست ».

فصل

و ستمگری دیگری که از ستم یاد کرده در فصل پیش بزرگتر است و اجتماع و دولت را سریعتر بر اشیب سقوط و تباهی نزدیک میسازد؛ تسلط یافتن بر اموال مردم از راه خریدن (محصولات و کالا های ایشان) بارزانترین بها است و آنگاه عرضه کردن همان کالاها بگراوترین قیمت ها بطور غصب و اگر اه در خرید و فروش با آنان . و چه بسا که آنها را مکلف میسازند تا بهای کالا های مزبور را بطور نسیه در موعد معین پردازند و آنگاه برای جبران این خسارت به آنچه آزمندانه در نوسانهای نرخ بازار احدث می کنند دست می یازند تا کالا هایی را که با کراهت و (باجبار) به گرانی خریده اند به پست ترین بها بفروشند^۲ و بدینسان خسارت میان دو معامله سرمایه ایشان باز می گردد . و گاهی این شیوه را فرمانروایان دولت دربارهٔ همهٔ اصناف و بازرگانان مقیم شهر بکار می برند و با بیگانگانی که از کشورهای دیگر کالا وارد میکنند و همه بازاریان و کلیهٔ دکانداران از قبیل کسانی که مواد غذایی و انواع میوه ها می فروشند و صنعتگرانی که ابزار و اثاث خانه میسازند بهمین طریق رفتار میکنند .

و خسارت مزبور دامنگیر همهٔ اصناف و طبقات میشود و این شیوه را بکرات دربارهٔ کالاها معمول میدارند و سرمایه های مردم نقصانی فاحش راه مییابد^۳ و هیچ راه گریزی نمی بینند جز اینکه دست از داد و ستد و پیشه وری بردارند زیرا سرمایه های آنان فدای جبران سود های فرمانروایان دولت میشود و کسانی که از نواحی و کشورهای دیگر برای خرید و فروش کالاها بدان شهر می آمدند بدین سبب از آمدن بدان شهر خودداری میکنند و در نتیجه بازارها کاسد و کسب معاش برای رعایا دشوار میشود ، زیرا بیشتر وسیلهٔ معاش آنان از

۱- در «ینی» : بر آنها عرضه می کنند تا بهای ... ۲- بیشتر جاهای نسخه ها در اینجا مفلوط و منقوش است از اینرو از «ینی» و (ا) استفاده شد . ۳- تحجف (ب) و در حاشیهٔ ترجمه دسلان بنلط «تحجف» چاپ شده است و همان صورت غلط در جاهای مصر و بیروت دیده میشود .

خرید و فروش کالاها تأمین می‌گردد و هرگاه بازارهای داد و ستد تعطیل باشد رعایا از لحاظ معاش دچار مضیقه و تنگدستی میشوند و خراج ستانی سلطان نیز نقصان می‌پذیرد یا بکلی از بین می‌رود، زیرا چنانکه یاد کردیم قسمت عمده خراج او از اواسط دوره فرمانروایی دولت و پس از آن است که باجهای گوناگون بر کالاها وضع می‌شود و این روش بواژگون شدن دولت و تباهی اجتماع شهرها منجر می‌گردد و آسیب و خرابی آن بتدریج بدولت راه می‌یابد و این گونه فساد و خرابی هنگامی است که وسایل و اسباب مردم را از آنان میربایند و آثار آن نمایان نیست، ولی اگر آنها را مفت و بلاعوض بگیرند و بمال و نوامیس و جان و محصول آنان تجاوز کنند آنوقت ناگهان به خلل و فساد منجر می‌گردد و سرعت دولت واژگون میشود زیرا هرج و مرجی از آن روی میدهد که بسقوط و سرنگون شدن دولت منتهی می‌گردد. و بسبب اینگونه مفاسد، شرع همه اینها را حرام کرده و در معاملات مکایسه (چانه زدن)^۲ را لازم دانسته و خوردن مال مردم را بیاطل حرام شمرده است تا همه راههای مفاسدی که بسرنگون شدن اجتماع بوسیله هرج و مرج یا از میان رفتن وسیله معاش منجر می‌گردد مسدود شود.

و باید دانست که موجب همه این مفاسد نیاز دولت و سلطان به ازدیاد ثروت است زیرا دولت بمرحله ناز و نعمت و تجمل خواهی میرسد و در نتیجه مخارج فرمانروایان آن فزونی می‌یابد و رقم بزرگی را تشکیل میدهد که بهیچرو بامیزان درآمد دولت بروفق قوانین معمولی برابری نمیکند از اینرو ناچار میشوند برای توسعه دادن خراج بعنوانین و اسامی گوناگون باجهای تازه از مردم بگیرند تا ازین راه درآمد و هزینه دولت را متعادل کنند. ولی با همه اینها وسائل ناز و نعمت و تجمل همچنان توسعه می‌یابد و بر مخارج آنان می‌افزاید و نیاز دولت بگرفتن ثروت مردم بیشتر میشود و دایره مرزهای دولت کوچک و تنگ می‌شود

۱- اسرار در چاپ (ب) غلط است. ۲- مکایسه و مکاس و ماکسه عبارت از سماجت و رزیدن در قیمت کالا است که مشتری میکوشد قیمت آنرا با رضای طرفین بکاهد چنانکه فروشنده کالا را با ذکر قیمت عرضه میدارد و آنوقت خریدار چندین بار بها را کم میکند و اندک اندک آنرا پائین می‌آورد تا خریدار و فروشنده بر قیمت تراخی حاصل کنند. رجوع به غیبات و اقربالموارد شود.

تاسرانجام بکلی محو میگردد و آثار آنهم از میان میرود و جوینده آن بدولت غلبه می‌یابد، و خدا تقدیرکنندهٔ امور است، پروردگاری جز او نیست^۱.

فصل چهل و چهارم

در اینکه چگونه در دولتها میان مردم و سلطان پرده‌هایی حایل
میشود و اینکه چگونه این پرده‌ها در مرحلهٔ فرسودگی و پیری
دولت فزونی می‌یابد

باید دانست که دولت در آغاز فرمانروایی از تمایلات و هوسهای کشورداری دور است، چنانکه در فصول پیش یاد کردیم، زیرا ناچار باید متکی بعصیبتی باشد که بنیروی آن کار وی کمال پذیرد و بر حریفان خود چیره شود و شعار عصیبت خوی بادیه نشینی است. پس اگر دولت به دین اتکا کند آنوقت از هوس و هوسهای کشورداری دور خواهد بود و اگر تنها از راه استیلا و غلبه بارجمندی رسد آنوقت هم خوی بادیه نشینی که بسبب آن غلبه یافته است فرمانروایان دولت را از اینگونه هوسها و شیوه‌ها باز خواهد داشت.

پس اگر دولت در آغاز فرمانروایی خوی بادیه نشینی داشته باشد خدایگان آن بر صفات فروتنی بادیه نشینی و نزدیکی جستن بامردم خواهد بود و باسانی کسانی را که بدیدار او می‌آیند خواهد پذیرفت [و هیچگونه تشریفاتی درین باره قائل نخواهد شد] ولی همینکه استیلا و ارجمندی او رسوخ یابد و بروش فرمانروایی خود کامگی و یگانه سالاری گراید و از مردم بسبب خود کامگی بی‌نیاز شود، برای گفتگو کردن با درگاه نشینان خود دربارهٔ شؤون مخصوص سلطنتی بعلت رفت و آمد بسیار دوستان و ملاقات‌کنندگان در صدد آن برمی‌آید که تا حد امکان از عامه دوری جوید و دربارگاه خود کسی برمی‌گزیند که امر بار- دادن دیگران بوسیله او باشد تا کسانی را بپذیرد که ناچار باشد با آنان دیدار کند از قبیل دوستان و کارکنان دولتش و از اینرو حاجبی برمی‌گزیند که میان او

۱- در چاهای مصر و بیروت پایان فصل چنین است: «خدا دانانتر است» و صورت متن اریزی «و(ب) است».

و مردم در تماس باشد و او را در درگاه خود برای این وظیفه نگاه می‌دارد .
 آنگاه هنگامیکه پادشاهی بمرحله عظمت میرسد و شیوه ها و هوی و
 هوسهای این دوران متداول میشود خوی خدایگان دولت تغییر می‌پذیرد و
 بخوی پادشاهان می‌گراید که خوئی شگفت و مخصوص بخود آنهاست .
 و کسیکه مباشر کارهای اوست باید بدان خوبیهای شگفت آشنا باشد و
 در رفتار خود مدارا پیش گیرد و واجبات حالات مختلف وی را در نظر داشته
 باشد و چه بسا که برخی از مباشران پادشاهان از این خوی غفلت می‌ورزند و رفتاری
 از آنان سر میزند که مایه ناخشنودی پادشاه میشود آنوقت مورد خشم و انتقام
 او واقع میشوند . اینست که اینگونه آداب و شیوه ها را تنها خواص اولیا و
 خدمتگزاران ایشان میدانند و بهمین سبب کسانی را که از خواص درباری نبودند
 در هر وقت اجازه نمیدادند با پادشاه دیدار کنند بدین منظور که خویش و مردم را
 از خشم پادشاه حفظ کنند و نگذارند کسی در معرض کفر وی واقع شود . از اینرو
 حجاب با پرده دیگری هم علاوه بر پرده نخستین میان پادشاه و مردم ایجاد کردند
 و این حجاب خصوصی‌تر از آن نخستین بود چه در این هنگام فقط خواص هوی
 خواهان و خدمتگزاران بار می‌یافتند و دیگران از باریافتن ممنوع میشدند . این
 حجاب تنها بروی بزرگان و اولیای دولت باز میشد و بدیگران اجازه دیدار
 نمیدادند [پس] حجاب نخستین چنانکه یاد کردیم در آغاز دولت متداول میشود
 همانطوریکه در روزگار معاویه و عبدالملک و خلفای امویان معمول گردید و
 متصدی این وظیفه را در درگاه آنان «حاجب» مینامیدند بروفق اشتقاق صحیح
 کلمه . آنگاه همینکه دوران خلافت عباسیان فرارسید و دولت بدان مرحله ناز
 و نعمت و ارجمندی که معروفست نایل آمد و خوی پادشاهی بدانچه سزاوار بود
 تکمیل یافت از اینرو این وضع موجب شد که حجاب دوم هم متداول شود و نام
 حاجب جنبه خصوصی‌تری پیدا کرد و دربارگاه خلفا دو خانه برای زیارت کنندگان

خلیفه تشکیل یافت: درگاهی برای خاصه و درگاهی برای عامه، چنانکه در تاریخ آنان مسطور است.

آنگاه حجاب سومی که مخصوص تر از دو حجاب یاد کرده بود نیز معمول گردید و آن هنگامی بود که یکی از رجال درگاه خدایگان دولت میکوشید سلطان را محجور کند و بخودکامگی گراید، چنانکه وقتی کارکنان دولت و خواص پادشاه بخواهند یکی از فرزندان پادشاه را بجانشینی (سلطان متوفی) برگمارند و برآن باشند که فرزندان جانشین پادشاهان را محجور کنند و خویشتن را بخودکامگی رسانند نخستین کاری که آن فرمانروای خودکامه انجام میدهد اینست که خواص و محارم و هواخواهان پدر آن فرزند را از ملاقات با او باز میدارد و به او چنین تلقین میکند که دیدار آنان با وی سبب پاره شدن پرده هیبت سلطان میشود و مخالف قانون ادب میباشد. ولی مقصود آن خودکامه اینست که از اینراه سلطان را از دیدار دیگران بازدارد و رابطه او را با هرکس قطع کند تا بتواند او را تنها بخوی خود عادت دهد چنانکه دیگری را بجای او برنگزیند و او در این مدت استیلا و فرمانروایی مستبدانه خود را استوار سازد، بنابراین چنین حجابی از موجبات فرمانروایی اوست.

و این حجاب بیشتر جز در اواخر فرمانروایی دولت روی نمیدهد، چنانکه در فصل محجور کردن سلطان یاد کردیم، و دلیل بر مرحله فرسودگی و پیری دولت و پایان یافتن نیروی آنست و خدایگانان دولتها از آن بیمناک میباشند زیرا زمامداران دولت ها بطبع هنگام فرسودگی و پیری دولت که جانشینان پادشاهانشان شیوه خودکامگی را از دست میدهند در این راه میکوشند، زیرا دل بستگی بخودکامگی در فرمانروایی در نهاد انسان سرشته شده است، بویژه که کسی نامزد چنین مقامی باشد و موجبات و مقدمات آن بدست آید، و خدا بر کار خود غالب است^۱.

۱- والله غالب علی امره. سوره یوسف، آیه ۲۱. این آیه در جاهای مصر و بیروت حذف شده است. از «ینی» و (پ) نقل شد.

فصل چهل و پنجم

در تجزیه یافتن يك دولت به دو دولت

باید دانست که نخستین آثاری که از فرسودگی و پیری دولت پدید می‌آید تقسیم و تجزیه آنست، زیرا پادشاهی هنگامی که بمرحله عظمت و وسعت می‌رسد و بآخرین سرحد ناز و نعمت و عادات و کیفیات تجمل خواهی نایل می‌آید و خدایگان آن بخودکامگی و یگانه سالاری می‌گراید آنوقت از مشارکت دادن دیگران در امر فرمانروایی خود سرباز می‌زند و تا حد امکان بریشه‌کن ساختن موجبات آن همت می‌گمارد چنانکه بهر يك از خویشاوندان خود شك برد که او نامزد منصب پادشاهی است ویرا از میان بر میدارد و چه بسا که شرکت جویندگان وی در این باره خود بدگمان می‌شوند (وازیبیم) بسوی نواحی دور و مرزها رهسپار می‌گردند و کسانی که مانند آنان مورد بدگمانی و در معرض خطر می‌باشند در گردشان فراهم می‌آیند و در این هنگام دایره مرزهای دولت رفته رفته تنگ‌تر می‌شود و نفوذ دولت مرکزی از نواحی دور رخت برمی‌بندد. از اینرو اینگونه کسان (که بمرزها و نواحی دور می‌روند) بسبب قرابت در آن ناحیه درفش استقلال طلبی و خودکامگی را باهتزاز در می‌آورند و بعلت تنگ شدن و محدودیت دایره مرزهای دولت کار اینگونه استقلال طلبان بالا می‌گیرد تا آنکه دولت تجزیه می‌شود یا در معرض آن قرار می‌گیرد.

و در این باره میتوان دولت اسلامی عربی را مورد بررسی قرارداد، چه هنگامی که فرمانروایی آن دولت مستقر و متمرکز بود و دایره مرزهای آن پیوسته و بتوسعه میرفت و عصبیت خاندان عبد مناف تجزیه و تفکیک نشده بود و بر دیگر قبایل مضر غلبه و چیرگی داشت در تمام جریان فرمانروایی دولت مزبور هیچ رگ ستیزی بجنبش نیامد (کوچکتر ستیز و اختلافی روی نداد) بجز جنبش‌های بعضی از خوارج که در راه بدعت خود جان سپاری میکردند و جنبش آنان

بمنظور تشکیل سلطنت یا ریاستی نبود و کار آنان پیشرفت نمی‌کرد زیرا با عصبیت نیرومندی روبرو بودند.

سپس همینکه فرمانروایی امویان بسرآمد و عباسیان در فرمانروایی استقلال یافتند، و آن هنگامی بود که دولت عربی بمنتها درجه غلبه و استیلا و توانگری و ناز و نعمت رسیده بود و همین مرحله از کاستن نفوذ او در مرزها و نواحی دور حکایت میکرد، در چنین شرایطی عبدالرحمن الداخل، باندلس یکی از نواحی دوردست دولت اسلامی رهسپار شد و در آن سرزمین سلطنتی بنیان نهاد و آنرا از دولت عباسیان جدا کرد و دولت بزرگ اسلامی بدو دولت تجزیه شد. آنگاه ادریس به مغرب شتافت و در آنجا قیام کرد و بربرهای اوربه و مغیله و زناته دعوت او و پسرش را، که پس از وی شیوه پدر را دنبال میکرد، پذیرفتند و بیاری آن دودمان برخاستند و سرانجام بر ناحیه دومغرب^۱ استیلا یافت. سپس همچنان از نفوذ آن دولت در نواحی مرزی کاسته میشد چنانکه اغلییان در باز ایستادن از ایشان مردد و نگران گشتند^۲ و آنگاه شیعه قیام کرد و قبایل کنامه و صنهاجه به پشتیبانی آنان برخاستند و بر افریقیه و مغرب و سپس بر مصر و شام و حجاز استیلا یافتند و همچنین ادریسیان را مغلوب ساختند و دولت را بدو دولت دیگر تجزیه کردند و درین هنگام دولت عربی بسه دولت تقسیم شد: یکی دولت عباسی در مرکز عرب که اساس و ماده اسلام را تشکیل میداد، دیگر دولت بنی امیه تازه در اندلس و آنها در آنجا فرمانروایی و خلافت پیشین خود را که در مشرق داشتند بدست آوردند، سوم دولت عییدیان (فاطمیان) در افریقیه و مصر و شام و حجاز.

و این دولتها همچنان پایدار بودند تا آنکه نزدیک بیک زمان، یا همه با هم، منقرض شدند^۳.

همچنین دولت بنی عباس بچندین دولت دیگر تجزیه شد چنانکه [در

۱- مقصود از «دو مغرب» قسمتهایی هستند که ممالک الجزیره غربی و مراکش را تشکیل میدهند. ۲- فاضلرت بجای: فاضلرت، در (۱) غلط است. ۳- در صورتیکه عباسیان سال ۶۵۶ و امویان اندلس در سال ۴۲۲ و فاطمیان در سال ۵۶۷ هجری سقوط کردند (دسلان).

جزیره و موصل خاندان حمدان و پس از آنان بنی عقیل و درمصر و شام بنی طولون و پس از آنان بنی طغج فرمانروایی یافتند و^۱ در نواحی دوردست ماوراءالنهر و خراسان سامانیان^۲.

و در دیلم و طبرستان علویه حکومت می‌کردند و این وضع بدان منجر شد که دیلمیان برفارس و دو عراق «عراقین» و بغداد و خلفا استیلا یافتند، آنگاه نوبت سلجوقیان فرارسید و همه این نواحی را متصرف شدند و سپس دولت ایشان پس از رسیدن به مرحله عظمت تجزیه شد چنانکه در تاریخ ایشان معروفست.

همچنین چگونگی تجزیه شدن دولت‌ها را میتوان در دولت صنهاجه مغرب و افریقیه در نظر گرفت که چون در روزگار بادیس بن منصور دولت او بنهایت مرحله عظمت رسید عمویش حماد بروی خروج کرد و ممالک مغرب را که میان کوه اوراس^۳ تا تلمسان و ملویه^۴ واقع بودند تجزیه کرد و بخود اختصاص داد.

و او شهر قلعه^۵ را بالای کوه کتنامه^۶ که در مقابل^۷ مسیله واقع است بنیان نهاد و آنرا اقامت‌گاه خود قرارداد و بر اشیر^۸ واقع در کوه تیطری^۹ که مرکز آن دودمان بود استیلا یافت و کشور تازه دیگری از کشور خاندان بادیس جدا کرد و برای خاندان بادیس قیروان و نواحی اطراف آن باقی ماند و این وضع همچنان ادامه داشت تا آنکه حکومت هر دو دودمان منقرض شد.

همچنین هنگامیکه از نفوذ دودمان موحدان کاسته شد خاندان ابوحفص در افریقیه دست بانقلاب زدند و در آن ناحیه استقلال یافتند و برای جانشینان خود در اطراف آن سرزمین کشوری تشکیل دادند. سپس هنگامیکه دولت آنان

۱- قسمت داخل‌کرده در چاپهای مصر و بیروت نیست. ۲- نسخه (ک) : سامانیان (۱). ۳- Auras - ۴ Molouia ۵- قلعه بنی حماد تقریباً در هفت فرسخی شمال‌شرقی المسیله واقع بوده است (یادداشت‌های دسلان، ج ۲ ص ۱۱۸). ۶- دسلان کلمه کتنامه را به «کیانه» تصحیح کرده است (همان صفحه). ۷- دسلان جمله را چنین ترجمه کرده است: کوه کیانه که بر مسیله مشرف است. کلمه جبال در (ب) بجای: جبال غلط است. ۸- Achir ۹- Titeri

بمرحله عظمت و نهایت فرمانروایی رسید یکی از اعقاب ایشان ابوزکریا یحیی بن سلطان ابواسحق ابراهیم چهارمین خلیفه آن دودمان در ممالک غربی قیام کرد و کشور تازه‌ای در بجایه و قسطنطنیه و سایر نواحی آن شهرها تشکیل داد که فرزندانش پس از وی در آن کشور فرمانروایی داشتند و بدینسان یک دولت را بدو دولت تقسیم کردند. آنگاه جانشینان ابوزکریا بر تونس پایتخت کشور حفصیان استیلا یافتند و بعد ها این کشور میان اعقاب آنان تقسیم شد و باز بار دیگر بر همه نواحی استیلا یافتند و گاهی این تجزیه به بیش از دو یا سه دولت منتهی میشد و فرمانروایان کشورهای مزبور برخی از اوقات از شاهزادگان وابسته بآن دودمان هم نبودند چنانکه همین وضع در دوره ملوک طوایف اندلس و پادشاهان غیر عرب مشرق و کشور صنهاجه در افریقه نیز روی داده بود چنانکه در اواخر دولت صنهاجه در هر یک از قلاع افریقه شخصی قیام کرده بود و با استقلال فرمانروایی میکرد، و ما در آینده بشرح آن خواهیم پرداخت.

و همچنین وضع جرید و زاب در افریقه کمی پیش از این عصر بر همین منوال بود، چنانکه این قسمت را نیز یاد خواهیم کرد. چنین است سرنوشت هر دولتی که ناچار در آن عوارض فرسودگی و فرتوتی بعلمت تجمل خواهی و فرورفتن در ناز و نعمت و برافتادن نفوذ و تسلط آنان روی میدهد و آنوقت شاهزادگان دودمان ایشان یا دیگر رجال دولت آنان که بر امور مسلط میباشند بتجزیه کشور دست میبازند و در کشور ایشان دولتهای گوناگونی تشکیل می‌یابد، و خدا وارث زمین و کسانی است که بر آن هستند.^۲

فصل چهل و هشتم

در اینکه امر فرتوتی و فرسودگی (بحران و انحطاط)

بدولتی راه یابد به هیچ‌رو بر طرف نمیشود

در فصول پیش عوارضی را که حکایت از فرسودگی و فرتوتی (بحران

۱-در جاب (ب) كما تقدم ذكره غلط است. ۲- اشاره به: انا نحن نرتب الارض و من علیها. سوره مریم، آیه ۴۱.

وانحطاط) دولت میکند و هم موجبات آنها را يك بيك یاد کردیم و بثبوت رسانیدیم که این عوارض بطبیعت و خواه ناخواه برای دولت روی میدهد و همه آنها از امور طبیعی هر دولتی است .

و بنابراین هرگاه کیفیت فرتوتی در دولت طبیعی باشد روی دادن آن هم مانند پدید آمدن همه امور طبیعی خواهد بود چنانکه بمزاج حیوانی پیری راه می‌یابد و این عارضه از بیماریهای مزمن درمان ناپذیر است که نمیتوان آنرا برطرف کرد زیرا امور طبیعی تغییر ناپذیرند . و گاهی بسیاری از فرمانروایان دولتها که در کار سیاست کشورداری بیدار و هوشمنداند بدین عارضه توجه میکنند و می‌بینند عوارض و موجبات فرسودگی و پیری بدولت آنان راه یافته است و گمان میکنند ممکنست این عوارض را برطرف کرد و بر آن میشوند که وضع دولت را جبران و مزاج آنرا ازین فرتوتی اصلاح کنند و می‌بندارند که این عارضه بسبب کوتاهی یا غفلت کسانی بوده است که پیش از آنان فرمانروایی میکرده اند در صورتیکه حقیقت امر چنین نیست زیرا پدید آمدن عوارض مزبور در دولتها از امور طبیعی است و آنچه مانع جبران و اصلاح عوارض مزبور میشود عادات است و عادات بمنزله طبیعت دیگری میباشند ، زیرا کسیکه در مثل پدر و بزرگان خاندان خود را ببیند که جامه حریر و دیبا می‌پوشند و سلاحها و مرکوبهای خود را بزر می‌آریند و در مجالس و هنگام نماز از مردم نهان میشوند [وپردهای میان خود و دیگران ایجاد میکنند] چنین کسی نمیتواند با سلف خود در این عادات بمخالفت برخیزد و در پوشیدن جامه و دیگر رسوم شیوه خشنی پیش گیرد و با مردم در آمیزد .

چه اگر بخواهد بچنین روشی دست یازد عادات مانع او خواهند شد و مرتکب چنین روشی را دیگران مورد تقبیح و سرزنش قرار خواهند داد و اگر بر فرض یکباره برخلاف عادات رفتار کند او را بدیوانگی و مالیخولیا متهم خواهند کرد و فرجام آن سلطنت وی را مورد تهدید قرار خواهد داد . و بین اگر تأیید الهی و کمک و یاری آسمانی نمی‌بود پیامبران در پذیرفتن عادات و مخالفت با

آنها بچه سرنوشتی گرفتار میشدند و چه بسا دیده میشود که عصبیت يك دودمان از میان می‌رود و آنوقت عظمت و شکوه پادشاهی در نفوس مردم جانشین آن میشود و اگر این عظمت و شکوه هم با ضعف عصبیت زایل شود، آن وقت رعایا بعالت از میان رفتن او هام عظمت و شکوه گستاخانه با دولت بستیز برمیخیزند. از اینرو در چنین شرایطی تا حد امکان دولت خود را در پناه آن شکوه و عظمت حفظ میکند تا امر پادشاهی پایان آید.

و چه بسا که در پایان دوره فرمانروایی دولت نیرویی پدید می‌آید که خیال میکنند پیری و فرتوتی از دولت مرتفع شده است و فتیله شمع آن نیرو آخرین جلوه هنگام توانایی را نشان میدهد چنانکه گویی يك شمع برافروخته از قدرت و توانایی میدرخشد در صورتیکه شعله های مزبور آخرین تابشهای آن قدرت است زیرا شمع نزدیک خاموش شدن چشمکهایی میزند که مردم می‌پندارند برافروختگی آن جاوید است در صورتیکه آن پرتو ها و چشمکها نشانه خاموشی آنست، و از راز و حکمت خدای تعالی در آنچه بدان حکمت در عالم وجود مقدر کرده است غافل مباش، و برای هراجلی نوشته‌است^۱.

فصل چهل و هفتم

در اینکه چگونه بدولت خلل راه می‌یابد

باید دانست که بنیان کشور بر دو پایه استوار است که ناچار باید آن دو پایه در کشور وجود داشته باشد: نخست شوکت و عصبیت که از آنها به سپاه تعبیر میکنند، و دوم مال (پول) که نگهدارنده سپاهیان است و پادشاه همه کیفیات و نیازمندیها و وسایل کشورداری را بدان فراهم میکند، و هرگاه خللی بدولت راه یابد از این دو اساس است. و ما نخست چگونگی خلل یافتن به سپاه

۱- ر لکل اجل کتاب . سورة رعد ، آیه ۳۸ .

و عصبیت را یاد میکنیم و سپس بشرح آسیب رسیدن به ثروت و خراج دولت میردازیم.

و باید دانست که، چنانکه یاد کردیم، پایه‌گذاری و بنیان نهادن دولت تنها از راه عصبیت روی میدهد و ناچار باید عصبیت بزرگی وجود داشته باشد که دیگر جمعیتها و عصبیتها را در پیرامون خود گرد آورد و همه آنها از آن عصبیت بزرگ پیروی کنند و چنین عصبیتی از آن خدایگان دولت و ویژه اوست که طایفه و ایل و تبار وی باشد.

و بهمین سبب هنگامیکه [برحسب طبیعت کشورداری]^۱، دولت بمرحله عظمت و توانگری و تجمل خواهی میرسد و خداوندان عصبیت را ریشه‌کن میسازد نخستین بار خویشاوندان و عشیره و تبار خود را که درمفاخر پادشاهی با او شرکت میجویند تار و مار میکند و آنها را با خود کامگی و خشونتت بیش از دیگر کسان^۲ از میان برمیدارد و بخصوص که آنها بعلت مکاتتی که دارند از دیگران توانگرتر و بیشتر در ناز و نعمت‌اند و از همه مزایای پادشاهی و ارجمندی و غلبه بهره‌مند میشوند. از اینرو درین شرایط دو دشمن مخرب بر آنان مسلط میگردد که عبارتند از تجمل و قهر و تسلط و سپس این قهر و تسلط سرانجام بقتل آنها منجر میشود چه از بیماری دلهای^۳ آنها هنگام رسوخ یافتن پادشاهی حالتی بخدایگان کشور دست میدهد که غیرت و رشکش نسبت با آنان به پیم و هراس تبدیل می‌یابد و می‌اندیشد مبادا پادشاهی او گزند برساند از اینرو درصدد هلاک و کشتن آنان برمیآید و آنان را به کشتار و اهانت و سلب نعمت و توانگری که بسیاری از آنها بدان خو گرفته‌اند گرفتار می‌سازد. و بالنتیجه عصبیت خدایگان دولت بسبب تباهی آنان تباه میشود و این همان عصبیت بزرگی است که دسته‌ها و گروه‌های دیگر را در گرداگرد آن متحد و یکدل کرده بود و آنان را به پیروی از آن و امی‌داشت که بدینسان اساس آنرا مضمحل میکند و بنیان

۱- از «ینی» ۲- «سوادهم» بجای «سوامهم» در (۱) غلط است در «ینی» «سوامهم» ۳- اشاره به: فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً. سورة بقره، آیه ۹ و چندین آیه دیگر در سوره‌های مختلف قرآن کریم.

آفراست و متزلزل میسازد و بجای آنها نقطه اتکای نوینی از خواص و موالی و برگزیدگان نمک پرورده بدست میآورد و از آنها عصیبت و نیروی جدیدی تشکیل میدهد، ولی این عصیبت نوین باندازه عصیبت نخستین نیرومند نیست زیرا فاقد پیوند های خویشی و همبستگی خانوادگی است و مادر فصول گذشته یاد کردیم که اهمیت عصیبت و نیرومندی آن تنها بسبب خویشاوندی و همبستگی خانوادگی است چه خدا این نیرو را در آن قرار داده است از اینرو خدایگان دولت از تیره و تبار و یاران طبیعی که دارای حس غرور قومی هستند محروم میشود و این امر را خداوندان عصیبت های دیگر درک میکنند و بطور طبیعی با او و خواص درگاهش گستاخی میکنند و بستیز برمیخیزند و در نتیجه خدایگان دولت آنانرا نابود میکند و یکیرا پس از دیگری بقتل میرساند و در این باره هرکدام از خدایگانان دولت از نخستین تقلید می کند با آنکه مایه هلاکت به دسته های مزبور نیز نازل شده است و آن عبارت از تجمل و ناز و نعمت است که آنرا یاد آور شدیم.

از اینرو بعلت تجمل و کشتار نابودی و انقراض برگروه های آن دودمان استیلا می یابد تا آنکه بکلی از صبغت «آیین» آن عصیبت خارج میشوند و غرور ملی و جوش و خروش آنرا از یاد میبرند و صاحبان عصیبت های مذکور بصورت لشکریان مزدوری درمی آیند و بدین سبب تقلیل می یابند و در نتیجه لشکریانی که باید به مرزها و نواحی دور دست فرود آیند کاهش می پذیرد از اینرو رعایا در مرزها تقض دعوت می کنند و شاهزادگان و دیگر عناصر ناراضی بدان نواحی رهسپار میشوند و باسرکشان همراهی میکنند چه امیدوار میشوند که در این هنگام بمنظور خویش میرسند و مردمان نواحی دور از مرکز و مرزها آنانرا پشتیبانی خواهند کرد و ازسوی دیگر یقین دارند که بعلت نقصان نیروی نگهبانی از تعرض لشکریان مصون خواهند بود و این وضع همچنان رفته رفته دامنه دار میشود و دایره مرزهای دولت تنگتر میگردد تا آنکه قیام کنندگان بنزدیکترین نقاط پایتخت میرسند و چه بسا که در اینگونه شرایط دولت بدو یا سه دولت دیگر

برحسب قدرت و وسعت اساسی آن تجزیه میشود، چنانکه یاد کردیم، و کسانی عهده‌دار امور دولتهای نوین میشوند که بهیچرو از عصبیت آن نواحی نیستند درحالیکه به اهل عصبیت آنجا و غلبه معهودشان اذعان می‌کنند.

و این حقیقت را میتوان از دولت عرب در روزگار اسلام پندگرفت که چگونه آن دولت در مرحله نخستین نفوذ و قدرت خود را تا اندلس و هند و چین توسعه داد و فرمان بنی‌امیه در همه قوم عرب بعلت عصبیت عبد مناف نافذ بود بحدیکه سلیمان بن عبدالملک از دمشق بقتل عبدالعزیز بن موسی بن نصیر در قرطبه^۱ فرمان داد و فرمان او را رد نکردند و عبدالعزیز را کشتند. ولی پس از چندی عصبیت بنی‌امیه بسبب آنکه بمرحله تجمل و ناز و نعمت رسیده بودند متلاشی شد و آن دودمان منقرض گردید و بنی‌عباس بخلافت رسیدند و آنها هم به آزار بنی‌هاشم پرداختند و طالبیان را کشتند و آنها را متفرق ساختند و از اینرو عصبیت عبد مناف از هم گسیخت و عرب نسبت با آنان گستاخ شدند و فرمانروایان مرزها و نواحی دور، مانند خاندان اغلیبان و مردم اندلس و دیگران، داعیه استقلال طلبی در سر کردند و دولت ایشان تجزیه شد. آنگاه خاندان ادیس در مغرب قیام کردند و بربرها یکی بعلت اعتراف بعصبیت آنان و دیگری بسبب مطمئن بودن از اینکه سپاهیان و نگهبانانی از دولت وجود ندارد که با آنان بنبرد برخیزند، دعوت ادیسیان را پذیرفتند و از آنان حمایت کردند. اینست که هرگاه داعیان و مبلغانی دریایان فرمانروایی یک دولت در مرزها و نواحی دوردست قیام کنند و دعوت آنان را در آن نواحی بپذیرند و بتشکیل دولتی نایل آیند از اینراه دولت تجزیه میشود و چه بسا که این وضع هنگامیکه نفوذ دولت مرکزی نقصان پذیرد همچنان فزونی می‌یابد تا آنکه به پایتخت هم میرسد و از آن پس خواص و همراهان دولت بعلت فرورفتن در وسایل تجمل و ناز و نعمت زبون میشوند و در نتیجه هلاک و مضمحل می‌گردند و سرتاسر دولت تجزیه شده رو به سستی و زبونی می‌نهد. و گاهی دولت مرکزی پس از مراحل مذکور دیرزمانی بجای

میماند و از عصیبت خاصی بی‌نیاز میشود چه آیین فرمانبری در نهاد مردم قلمرو فرمانروایی آن جایگیر شده و بمرور زمان و سالیان دراز فرمانبری و تسلیم بمنزلهٔ خوی و عادت آنان گردیده است و بی‌آنکه هیچیک از نسلهای متأخر بیندیشند آغاز و منشأ این صبغت «آیین» تسلیم چه بوده و بکدام علت رسوخ یافته است از آن پیروی میکنند و هیچ اندیشه‌ای جز تسلیم در سرنمی‌پروراندند از اینرو دولت بسبب این روش فرمانبری مردم از نیروی عصیبتها بی‌نیاز میگردد و کافی است که خدایگان دولت بسبب حصول بنیان‌گذاری دولت بسپاهیان مزدور و لشکریان حقوق‌بگیری اکتفا کند و آنچه در نفوس (مردم) بطور عموم بسبب تسلیم تأثیر گذاشته نیز بدین منظور کمک می‌کند چه همینکه کسی خیال نافرمانی یا سرکشی و طغیان و خروج در سر پروراند بیدرنگ تودهٔ مردم بانکار وی برمیخیزند و با وی مخالفت میکنند و قیام‌کننده نمیتواند بمنظور خود نایل آید هرچند باتمام قوا بکوشد .

و چه بسا که دولت در چنین شرایطی از گزند سرکشان و قیام‌کنندگان بعلت استواری آیین تسلیم و انقیاد مردم نسبت بدان مصون‌تر و آسوده‌تر است و از اینرو مردم همچنان هیچگونه ستیزی بدل راه نمیدهند و در ضمیر هیچکس کوچکترین انحرافی از فرمانبری خطور نسیند و چنین وضعی دولت را از فتنه و آشوبی که بوسیلهٔ دسته‌ها و عشیره‌ها پدید می‌آید بخوبی محفوظ میدارد . آنگاه دولت بر همین شیوه مدتی پایدار میماند درحالیکه مانند حرارت غریزی در بدن کسی که فاقد مواد غذایی است خود بخود و از ذات خودش روبویرانی و سقوط میرود تا آنکه واژگون شدن آن بوقتی که خدا مقدر کرده منتهی میشود و برای هراجلی نوشته‌ایست و هر دولتی را نهایت و پایانی است ، و خدا شب و روز را اندازه میکند و اوست خدای یگانهٔ قهار^۲ . و اما دربارهٔ خلل و گزندگی که از راه ثروت و مال بدولت راه مییابد باید دانست که دولت چنانکه گذشت در آغاز تشکیل بوضع بادیه نشینی است و از اینرو نسبت بر عایاخوی رفق و مدارا دارد

۱- والله بقدر اللیل والنهار . س ۷۳ آ: ۲۰ (قرآن کریم) .
 ۲- اشاره به آ: ۲۹ س ۱۲: الله الواحد القهار .

و درمخارج طریق اقتصاد و میانه روی را برمیگزینند و نسبت به اموال مردم با پاکدامنی رفتار میکنند و از دقت فراوان در امر خراج ستانی و مهارت و هوشمندی در گردآوری ثروت و رسیدگی دقیق بحساب کارگزاران و حکام دوری میجوید و در این هنگام موجبی برای اسراف و مخارج بیحد و حصر یافت نمیشود، از اینرو دولت بگردآوری ثروت فراوان نیازی ندارد. ولی پس از چندی که دولت بمرحله عظمت و استیلا و توسعه طلبی میرسد بتجمل خواهی و ناز و نعمت میگراید و بدین سبب مخارج فزونی مییابد و در نتیجه مخارج سلطان و کارکنان دولت بطور عموم روزافزون میشود بلکه این شیوه بشهرستانها هم سرایت میکند و موجب افزودن مستمریهای لشکریان و وسایل معاش کارگزاران و اعضای دولت میشود آنگاه همچنان عادات و رسوم تجمل خواهی فزونی مییابد و اسراف و ولخرجی بیش از پیش متداول میگردد چنانکه در میان رعایا نیز این آداب و شیوه ها رواج مییابد زیرا «مردم بردین پادشاهان شان میباشند»^۱ و عادات و رسوم آنان میگردند و دولت و سلطان ناچار میشوند بر بهای کالا های بازرگانان و پیشه‌وران در بازارها باج بگذارند تا مگر ازین راه امر خراج بهبود یابد، چه مشاهده میکنند که بر ثروت مردم شهرها و وسایل رفاه آنان افزوده شده است و دولت بدان ثروتها نهایت نیازمندی دارد تا آنها را در راه مخارج دستگاه سلطنت^۲ و لشکریان بکار برد و باز عادات تجمل خواهی همچنان فزونی مییابد و میزان باجی که میگیرند نیز در برابر آنها وافی نمیشود.

و دولت چون بمرحله عظمت رسیده و برعایا و زیردستان خود تسلط کامل دارد از اینرو از راه وضع باجهای جدید یا پیشه کردن بازرگانی یادر بعضی از احوال تجاوزی بشبهه یا غیرشبهه^۳ (باموال مردم)، بر میزان ثروت خود میافزاید و در این مرحله بعلمت راه یافتن زبونی و فرسودگی و فرتوتی (انحطاط) بعصییت و قدرت دولت سپاهیان نسبت بدولت گستاخ میشوند و بیم آن میرود

۱- الناس علی دین ملوکهم . ۲- ترجمه کلمه سلطان است که در اینجا و در برخی از موارد دیگر بمعنی سلطه و تسلط است نه «پادشاه» . ۳- «ار نقد» در چاپ (۱) غلط و صحیح بر حسب «ینی» او نمد است .

که سرکشی آغاز کنند، از اینرو دولت گستاخی آنان را بوسیله افزودن بر مستمریها و وسایل معاش آنان تسکین میبخشد و در میان آنان مبالغ بزرگی خرج میکند و هیچ راهی جز این ندارد. و نیز در این مرحله کارگزاران و خراج ستانان دولت بسیار توانگر میباشند و آن بسبب فزونی مالیات و قرار گرفتن آن در اختیار ایشان و بعلت وسعت یافتن جاه آنان از اینراه است، اینست که تهمت‌های بسیاری متوجه آنان میشود مانند اینکه آنها مال خراج گرد می‌آورند و از خرج آن استنکاف می‌ورزند و بازار سخن چینی و سعایت در میان خود آنان بعلت حسادت و همچشمی و کینه توزی بشدت رواج می‌یابد و در نتیجه عموم گرفتار سرنوشت‌های نکبت بار میشوند و اموال آنان مصادره میگردد تا آنکه یکایک آنان بدین سیه روزگاری گرفتار میشوند و ثروت آنان از میان میرود و به بینوایی و پریشان حالی دچار میشوند و عظمت و زیبایی و شکوهی که دولت را بدیشان بود از میان می‌رود و چون نعمت و ثروت آنان ریشه کن شد آنوقت دولت به توانگران و رعایای دیگر تجاوز میکند و هم در این مرحله ضعف و زبونی بنیروی لشکری و شوکت دولت نیز راه می‌یابد و دیگر نمیتواند قدرت و نفوذ خود را بنیروی لشکری در میان مردم مستقر سازد از اینرو خدایگان دولت سیاست دیگری پیش میگیرند و آن ممانعت از پیش آمد های بد بوسیله بذل و بخشش اموال است. و مشاهده میکند که این شیوه از شمشیر و قدرت لشکری سودمندتر است زیرا در این مرحله سود شمشیر اندک است ولی از سوی دیگر نیاز او برای پیش بردن این سیاست باز هم بثروت بیشتری علاوه بر مخارج روز افزون دولت و مستمریهای سپاهیان فزونتر میشود و راهی به یافتن آن نمی‌یابد و رفته رفته فرتوتی (انحطاط و بحران) بیش از پیش بدان راه می‌یابد و مردم نواحی دور دست و مرزها گستاخانه سرکشی آغاز میکنند و بدینسان قدرت و شوکت دولتها در این مراحل و اطوار رفته رفته از هم می‌گسلد تا سرانجام به انقراض و نابودی آنها منتهی می‌گردد، و در معرض استیلاي کسانی واقع میشوند که جوینده سروری و پادشاهی می‌باشند و اگر از اتفاق قیام کننده‌ای از اینگونه کسان آهنگ سرکشی کند قدرت و سلطنت را از چنگ

زمامداران چنین دولتی میرباید و گرنه همچنان باقی میماند درحالیکه از داخل خود متلاشی و مضمحل میگردد مانند قبیلهٔ چراغی که روغن آن تمام شود و بخاموشی گراید .

و خدا دارندهٔ امور و مدبر همهٔ آفریده ها است جز او خدایی

نیست .

فصل ۱

در اینکه چگونه دایرهٔ مرزهای یکدولت از آغاز تشکیل تا پایان دوران

جهانگشایی آن توسعه می یابد و سپس مرحله بمرحله مرز و بوم آن

رو بنقصان میرود و کوچک میشود تا سر انجام بانقراض

و اضمحلال منتهی میگردد

در فصل خلافت و پادشاهی که بخش سوم این مقدمه بشمار میرود یاد آور شدیم که هر دولتی میتواند بهرهٔ معینی از سرزمین و مرز و بوم داشته و ممکن نیست بر آن حدود کشورها و شهرهای دیگری بیفزاید . و علت آنرا باید در این حقیقت جست که دولت خدمتگزاران و افراد قبیلهٔ خود را بر شهرها و نواحی دور و نزدیک کشور تقسیم میکند تا آنها را نگهبانی کنند و هنگامی که همهٔ آنانرا بنواحی گوناگون گسیل دارد ، دیگر کسی باقی نمی ماند و آخرین نواحی پیرامون کشور وی مرزهای او خواهد بود که مانند کمر بند از تمام اطراف دولت او را احاطه میکند .

سرحد ها و نهایت مرز و بوم یکدولت گاهی عبارت از همان دایره ایست که نخستین دولت پایه گذار بدست آورده است و گاهی هم اگر شمارهٔ خدمتگزاران و افراد قبیلهٔ دولتی ازدولت پیش از آن فزوتتر باشد ممکنست پهناورتر شود و همهٔ این مراحل جهانگشایی و وسعت بخشیدن مرز و بوم هنگامی میسر میشود که اعضای دولت هنوز عادات و رسوم بادیه نشینی را از دست نداده و بر همان

۱- این فصل در چاپ مصر و بیروت و «ینی» نیست و تنها در چاپ یاریس دیده میشود ، از اینر فصل مزبور از ص ۱۱۴ تا ص ۱۱۷ آن نسخه ترجمه شد .

خشونت و سرسختی و دلاوری باقی هستند و گرنه هنگامیکه ارجمندی و غلبه جویی دولت باوج عظمت برسد و در نتیجه فزونی مالیاتها وسایل معاش و ارزاق بحد وفور در دسترس آنان قرار گیرد و در دریای تجمل و ناز و نعمت فرو روند و عبادات شهرنشینی خوگیرند و نسلهای آنان بر این شیوه پرورش یابند، آنوقت نگهبانان و لشکریان نرمخو بار میآیند و حاشیه نشینان دولت ناز پرورده میشوند و بسبب این روش تربیت روح ترس و تنبلی بر آنان چیره میشود و نیز بعلت مسارست درخویهای پیمان شکنی و گرویدن از حق بیاطل که خصوصیات شهرنشینان است صفات سرسختی و دلاوری و مردانگی را از دست میدهند، بویژه که خشونت بادیه نشینی از آنان زایل میگردد و برای رسیدن بارجمندی و جاه و جلال درصدد بدست آوردن پایگاه ریاست برمیآیند و با یکدیگر به تجاوز و کشمکش میردازند و این وضع بدان منتهی میشود که یکدیگر را بقتل میرسانند و سلطان خواهی نخواهی آنانرا از این گونه کشمکشها باز میدارد و مهار میکند چه بزرگان و رئیسان دولت بقتل میرسند و کشور امیران و رجال خود را از دست میدهد و بر شماره زبردستان و پیروان افزوده میشود. پیداست که چنین روشی شکوه و شوکت دولت را درهم میشکند و از نفوذ و قدرت آن میکاهد و نخستین رخنه و خرابی که بدولت راه می یابد از ناحیه سپاهیان و لشکریان است؛ چنانکه در فصول پیش یاد کردیم.

و از اینرو که میخواهند بمراحل ارجمندی و شکوه و جلال نایل آیند درمخارج زندگی مسابقه وار راه اسراف و تبذیر را پیش میگیرند و بیش از حد همچشمی و رقابت در وسایل تجملی و اشرافیت را دنبال میکنند و در کلیه امور زندگی از قبیل خوراک و پوشاک و برافراشتن کاخهای بلند و سلاحهای زیبا و نیکو و فراهم آوردن اسبهای گوناگون در سرطویله ها از حد عادی و لزوم درمیگذرند و در چنین شرایطی عواید دولت نسبت به مخارج آن تقلیل می پذیرد و دومین خرابی و رخنه بدولت راه می یابد که عبارت از بدی وضع مالی و امور خراجهاست و در نتیجه این دولطمه و آسیب (تباهی سپاهیان و بدی وضع مالی)

ضعف و زبونی در دستگاه دولت پدید می‌آید و آنگاه چه بسا که سران دولت در نواحی دیگر به معارضه و رقابت برمی‌خیزند و کار بکشمکش و پیکار منجر می‌گردد، ولی دولت از سرکوب کردن آنان عاجز می‌شود و نمیتواند با گردنکشان داخلی و همسایه مقاومت کند و در نتیجه بسیاری از نواحی از تصرف دولت بیرون می‌رود. و گاهی هم مردمان نواحی دور و ساکنان مرزها همینکه زبونی وضع دولت را احساس میکنند سرکشی آغاز میکنند و مدعی استقلال طلبی میشوند و بر نواحی و شهرهایی که در تصرف خویش دارند با استقلال تسلط می‌یابند و خدایگان دولت از رام کردن آنان عاجز می‌شود و در نتیجه دایره مرزهای دولت نسبت بوسعتی که در آغاز تشکیل بدان نایل آمده است محدود و تنگتر می‌شود و توجه به نگاهداری سرحد کوچکتری معطوف می‌شود تا آنکه در این راه فرمانروایی هم همان اوضاع و احوالی پدید می‌آید که در قلمرو نخستین روی داده بود، یعنی باز هم ناتوانی و سستی و زبونی به خدمتگزاران و اعضای دولت راه می‌یابد و وضع مالی و امور خراج نقصان می‌پذیرد. چنانکه زمامداران دولت ناچار می‌شوند قوانینی را که سیاست دولت بر آنها مبتنی بوده است تغییر دهند و در امور لشکری و مالی و والیان و حکام تجدید نظر کنند تا مگر از راه برابر کردن دخل و خرج و تناسب عایدات با هزینه‌های لشکری و حکام و فرمانروایان و توزیع مالیاتها بر ارزاق و سنجیدن آنها با دیگر اوضاع و احوال دولت در نخستین مراحل تشکیل، بهبود در جریان امور حاصل آید، لیکن با همه اینها مفاسد و خرابی از هرسوی دولت را تهدید میکند.

و بار دیگر در این مرحله و شکل دولت نیز همان وضعی که در مرحله پیش پدید آمده بود روی می‌دهد و خدایگان دولت همان تدابیری را که برای اصلاح آن اندیشیده بودند در نظر می‌گیرند و دومین مرحله بحرانی را نیز با همان مقیاس نخستین می‌سنجد و در صدد برمی‌آید رخنه‌ها و مفاسدی را که در هر مرحله و شکل دولت و از هرسوی بدان روی می‌آورد با همان روش دفع کند تا آنکه آخرین دایره مرزها و حدود آن باز هم کوچکتر از مرحله گذشته می‌شود و همان

پیش آمدها در کشور روی میدهد و هر یک از این کسانی که قوانین مرحله سابق را تغییر میدهند چنان رفتار میکنند که گویی دولت دیگری تشکیل میدهند و کشور نوینی بوجود می‌آورند تا آنکه سرانجام دولت منقرض میشود و ملتهای مجاور بکشور آن دست درازی میکنند و بر آن تسلط می‌یابند و دولت دیگری تشکیل میدهند و سرنوشت و تقدیر ایزدی روی میدهد.

و باید این حقیقت را در وضع دولت اسلامی در نظر گرفت که چگونه دایره مرزهای آن از راه فتوحات و جهانگشاییها و غلبه بر ملتهای گوناگون توسعه یافت آنگاه بسبب نایل آمدن به نعمتها و ارزاق فراوان نیروی نگهبانی و لشکری آنان فزونی یافت تا آنکه فرمانروایی امویان منقرض گردید و خاندان عباسیان بفرمانروایی رسیدند.

سپس ناز و نعمت و تجمل و برفزونی رفت و بمرحله حضارت و شهر نشینی رسیدند و خرابی و فساد بحکومت آنان راه یافت و در نتیجه تشکیل دولت امویان مروانی و علویان در اندلس و مغرب دایره مرزهای آن دولت از دو ناحیه مزبور تنگ شد و آن دو مرز را از کشور اسلامی عباسیان تجزیه کردند و این وضع همچنان ادامه داشت تا آنکه میان خاندان رشید ستیز و اختلاف روی داد^۱ و داعیان و مبلغان علویان در هر سوی پدید آمدند و بتشکیل دادن دولتهایی نایل شدند، سپس متوکل کشته شد و امرای دستگاه خلافت کوس استقلال طلبی زدند و خلفا را محجور کردند و حکام و والیان در کشورها و استانهای نواحی مختلف استقلال یافتند و خراج آن نواحی قطع شد و وسایل تجمل و ناز و نعمت فزونی یافت و چون نوبت خلافت به معتضد رسید قوانین را تغییر داد و قانون دیگری برای تدبیر امور و سیاست کشور وضع کرد و در آن قانون مقرر داشت که فرمانروایان (سرکش) نواحی و مرزها عواید مرزوبومی را که در تصرف خویش دارند صرف امور کشوری و لشکری همان ناحیه کنند و بعبارت دیگر سرزمین هر فرمانروایی را تیول او قرار داد چنانکه سامانیان ماوراءالنهر^۲ و طاهریان عراق و خراسان و

۱- منظور ستیز و اختلاف میان امین و مأمون است. (از دسلان) - ۲- در متن «وراءالنهر» است.

سفاریان سند و فارس و خاندان طولون کشور مصر و بنی اغلب افریقیه را تیول خویش ساخته بودند .

تا آنکه سرانجام کار فرمانروایی تازیان پیراکنده و تشتت گرایید و اقوام غیر عرب (ایرانیان) بر اوضاع تسلط یافتند و خاندان بویه و دیلمیان کوس استقلال زدند و از دولت اسلامی جدا شدند و خلفا را تحت قیمومیت قرار دادند و سامانیان در ماوراءالنهر همچنان در وضع مستقلى که داشتند باقى ماندند و فاطمیان از مغرب بسوی مصر و شام تاختند و آن کشورها را متصرف شدند سپس دولت سلجوقیان که از اقوام ترک بودند تشکیل گردید و بر ممالک اسلامی استیلا یافتند و خلفا را بر همان وضع محجوریت باقى گذاشتند و کار بجایی کشید که دولتهای آنها متلاشی گردید و از روزگار الناصر دایره مرزهای ایشان بحدی رسید که از هاله ماه هم تنگتر بود یعنی قلمرو فرمانروایی ایشان عبارت بود از عراق عرب تا اصفهان و فارس و بحرین . و دولت ایشان تا اندک زمانی بر همین وضع بود تا آنکه فرمانروایی خلفا بدست هولاکو پسر تولى بن توشی خان پادشاه تاتار و مغول منقرض گردید .

هلاکو پس از آنکه بر سلجوقیان غلبه یافت و کشورهای اسلامی را که در تصرف ایشان بود بچنگ آورد بدین کار دست یازید . بدینسان دایره فرمانروایی هردولتی نسبت بنخستین قلمرو حکومت آن تنگ و محدود میشود و همچنان مرحله بمرحله ادامه می یابد تا سرانجام منقرض میگردد .

و این اصل را باید درباره هردولتی خواه بزرگ یا کوچک در نظر داشت و از آن پند گرفت و چنین است دستور خدا درباره دولتها تا آنکه سرنوشت نیستی و انقراضی را که خدا برای آفریدگان خود مقدر کرده فراز آید ، و همه چیز هلاک و زوال پذیرد مگر ذات مقدس او^۲ .

۱- سلجوقیان مدتها پیش از فرمانروایی هلاکو منقرض شده بودند مگر اینکه بگوییم مؤلف خوارزمشاهیان را که دنباله و وابسته به سلجوقیان بوده اند بدین نام خوانده است . ۲- کل شیء هالک الاوجه . سورة القصص ، آیه ۸۸ .